



شهریار، نشریه مستقل دانشجویی، دانشگاه علوم پزشکی ایران،
شماره دوم، اردیبهشت ۸۷، قیمت: ۲۵۰ تومن

گندن گندیر، مئیدان قالار / مفهوم شناسی نظریه ناسیونالیسم /
رهبری چیست؟ رهبران کیستند؟ / به تخریب ارک تبریز پایان دهید /
گول آچماز قاراباغلار / خبرنگار مقتول /
۳۱ فروردین سال ۱۳۵۸ سالروز مقاومت میهنی مردم سولدوز
در مقابل جنایتکاران کومله و دمکرات

۱۹ اردیبهشت
آذربایجان اوپرنجی گونو



گندن گندیر، میدان قالار...

مدیرمسئول

پشتوانه نتوانسته به عنوان غرور ورزشی آذربایجان به لیگ برتر راه یابد که امیدواریم در شماره های آتی وبا کمک دوستانمان به آسیب شناسی این مساله بپردازیم مساله ای بغرنج که گویا پشت پرده ها دارد !!

و اما با تبریک روز ۱۹ اردیبهشت ماه به عنوان روز دانشجوی آذربایجانی مسائلی چند در این زمینه و در این پسین روزهای بی ابزاری اطلاعاتی (!! لازم به یادآوری است در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۴ دانشجویان تورک دانشگاههای ایران در اقدامی خود جوش تظاهرات اعتراض آمیز نسبت به آنچه که طرح سوالهای طبقاتی بر علیه تورکها از طرف مرکز نظرسنجی صدا و سیما که ریاست آن بر عهده لاریجانی بود ، داشتند با این اعتراضات برای اولین بار چهره پلید شوونیستها بعد از انقلاب اسلامی آشکار گشت .

در حالی که آذربایجان و آذربایجانی به فکر ساخت وطن بعد از هشت سال جانبازی بود شوونیستها در مرکز صدا و سیما بر علیه مردمانی قد علم کرده بودند که هنوز دشمن از ضربه های کاری لشگر ۳۱ عاشورا و ۲۱ حمزه آذربایجان ضجه می کشید . دانشجویان در صفوف منظم همراه مردم به این عمل وقیحانه چنان واکنشی دادند که مسولان دولتی و صدا و سیما با عذرخواهی و... منکر عمدی بودن مساله شدند ... اما این تظاهرات و اعتراضات وبه تبع آن هاون کوبیدنهای خشک و خالی و وعده های سر خرمن مسولان کاری از پیش نبرد « دلی چایلارین آخاری سولارین سسینندن بللی ...» (سیمیت کور) .

درست سه روز بعد از سالگرد یازدهمین سال روز دانشجوی آذربایجانی یعنی در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ و اینبار روزنامه دولتی ایران که با بیت المال و مالیات این مردم تغذیه می شد و می شود ! در اقدامی عجیب و غریب و دور از نشانه های حداقلی انسانی توهینی بی شرمانه به ملت آذربایجان نمود که باعث شد علاوه بر میلیاردها تومان ضرر مادی جان و ناموس مردم جریحه دار گشته و تخم نفرت کاشته شده و کشور وارد بحرانی حداقل دو ماهه شود . « باکری یه سالام وئردییینی اونودماییب هله / حکیم لرین » سوروم « لاریلا یاشایان آتام ... » (سعید موغانلی) .

اکنون دو سال از روزهای مرگ و زندگی وقایع اردیبهشت و علی الخصوص اوایل خرداد وطن من می گذرد در حالی که در اوج بحران سوپاپ اطمینان های موسمی با وعده وعیدهایشان آمدند و رفتند اما هنوز مردم وطن من قول هزاران مسئولی که خود را مسئول و ناجی قلمداد میکردند از یاد نبرده اند .

مردم حق دارند نتیجه این وعده ها را بدانند و حق دارند بپرسند چرا روزنامه ایران بعد از چند ماه توقیف دوباره و با افتخار آنهم با حضور وزیر ارشاد ی که نمایندگان ضعیف آذربایجانی قول استیضاحش را داده بودند و نکردند یا نتوانستند بکنند منتشر می شود ولی اکثر نشریات ما که اعتراض حق مان بود و البته اعتراض کردیم برای همیشه توقیف شدند « کیمه دئمه لیک دردیمیزی بیز / درد بیلن کیم دیر سؤز آنلایان کیم ؟ » (سهند) آیا مردم حق ندارند بپرسند که دادگاه مانا نیستانی و مهرداد قاسمفر

اگر شهامت پیش رفتن داشته باشی راه به خودی خود باز خواهد شد و هر چه قدر انگیزه فزونتر باشد شهامت نیز فزونی می یابد . اینک که دومین شماره نشریه شهریار را پیش روی خود دارید بسیار خرسند از آنیم که می توانیم به تنهایی وبا دست خالی کارمان را دنبال کنیم شاید باور نکنید که برای استواری این نشریه یکی دو نفر بیشتر نبوده ایم . « زیستن ، نیروی شگفت ماست / زیستن ، قهرمانی است / درحالی که می دانیم خواهیم مرد / حتما خواهیم مرد » (ناظیم حکمت) .

طی فاصل نشر این دو شماره دو استاد بزرگوار تاریخ و ادبیات مان را از دست دادیم ؛ ابتدا قبل از عید دکتر بهزاد بهزادی متولد آستارا ، نویسنده ، محقق ، لغت نامه نویس و نیز مدیر مسوول نشریه آذری در آمریکا از این دنیا رخت بستند و در حالی که همگان فقدان دکتر بهزادی ضایعه ای اسفناک قلمداد می کردند در اواخر فروردین ماه خبر رسید که سردار تاریخ آذربایجان دکتر صمد سرداری نیا در عین ناباوری و درست در زمانی که استاد آماده برای مکتوب کردن سالها زحمت و مطالعه خود می شد دیده از این جهان فرو بست « ناگهان روزی می آید / که سنگینی ردپاهایم را در درونت حس کنی / ردپاهایی که دور می شوند / و این سنگینی از هر چیزی طاقت فرسا تر خواهد بود . » (ناظیم حکمت) راهشان پر رهرو باد .

دومین مساله که آذربایجان را به کما برد رد صلاحیت نماینده مردمی تبریز دکتر اکبر اعلمی بود در حالی که شایعات پیرامون تایید یا رد صلاحیت اعلمی هرروز زیادتر می شد تا از اعتراضات عمومی کاسته شود نمایندگان پنج درصدی تبریز خوشحال تر از حذف رقیب انتخاباتی بودند که بیشترین بازدهی را بین مجلسیان هفتم داشت بنا به برآوردها که در مطبوعات و عرصه اینترنت منتشر شد ؛ اعلمی با تنها بسیت دقیقه تاخیر در چهار سال منظم ترین نماینده و با طرح بیش از پنجاه سوال پرسشگرترین نماینده مجلسی بوده که در آن بیش از یکصدوسی نماینده اش هیچ سوالی را مطرح نکردند !! « اوی داغلار بیزیم داغلار اوووی دایم ... » اگر چه اکنون دکتر اعلمی در مجلس نیست و رد صلاحیتش کردند اما به نظر اینجانب با بررسی کارشناسانه و نیز نگرش منطقی و تبیین گرایانه مبتنی بر وحدت دسته جمعی که ماهیت اخلاقی و عاطفی و نیز نگرش شورایی فعالان ملی آذربایجانی را بر قضا می طلبد اعلمی بهترین گزینه آذربایجانی برای انتخابات آتی ریاست جمهوری ، با در نظر گرفتن حقیقت انتخاب یا آزادی اراده می باشد که می تواند مورد بحث و پیگیری قرار گیرد .

حذف مجدد و چندین و چند باره تراکتورسازی و عدم راهیابی به لیگ دسته برتر نیز از خبرهای ناراحت کننده بود که این ماه به وقوع پیوست تراکتور سازی که از مدیریتیهای تکراری و ناپایدار رنج می برد تا کنون با این همه هوادار و

شاعر گمنام کاغذ کنان

کهریز میران

میرزا سیفعلی بهمنی شاعر اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی که به زبان تورکی و فارسی اشعار سلیس و روان سروده است در روستای آندارلی (اندرود) بدنیا آمده و در همانجا چشم از جهان فرو بسته است وی پسر خواهر عبدالرزاق بهمنی بوده است. خود عبدالرزاق نواده دختری مجتهد و اندیشمند مشهور دوره ناصرالدین شاه - محمد باقر خلخالی - بوده است. روستای آندارلی از آبادی‌های بخش کاغذ کنان «خونج» بوده است که کاغذ کنان آن زمان جزء تابع خلخال بود و در سال ۱۳۵۹ شمسی به علت دشواری راه به شهرستان میانه تعلق گرفته است. در زیر یکی از اشعار میرزا سیفعلی را می‌آوریم با این امید که در آینده با کمک نوادگان‌اش بتوانیم شاعر مظلوم‌مان را به آذربایجانیان شناسانیم .

«موش غارتگر»

ای آنکه ز قانون بشر بی خبر هستی
در محکمه جامعه ننگ بشر هستی
انسان و مروت که در این دهر عبث شد
اما تو به یکجا ز تعصب بدر هستی
عنانه و حنانه شدن شیوه زنهاست
در مذهب رندان تو نه ماده، نه نر هستی
از بهر طمع بر در هر دشمن بدخواه
پیوسته شب و روز چو یوزی دمر هستی
تا خلد برین را نفروشی تو به یک جو
مردم همه گویند ترا بی پدر هستی
از امر به معروف و یا نهی ز منکر
پیشت خبری نیست که چون بد گهر هستی
بیهوده به خود رنج مده رخت کمالات
بر قامت تو راست نگردد که خر هستی
گه مطرب میخانه و رقاص محافل
گه درگذری باعث صد شور و شر هستی
القصه بهر سال نو از نیت شوم ات
همدونه خوک و سگ و موش و بقر هستی
خود را فکن ای بهمنی بر لطف الهی
چون از شر و جو و عدو خون جگر هستی

کاریکاتوریست و سردبیر نالایق ایران جمعه چه حکمی برای آنها صادر کردو آیا آنهایی که فرزندان شان را در آن روزهای شورو هیجان برای همیشه از دست دادند حق ندارند بپرسند که چرا هنوز جوابی از سوی دادگاهها دریافت نکرده اند؟ مردم حق دارند بپرسند که چطور نیستانی و قاسمفر بعد از چند ماه از بحران توانستند از کشور خارج شده و بدنبال پناهندگی باشند؟ و هزاران چرای دیگر که بی گمان سینه به سینه نقل تاریخی محافل خواهد شد و شاید این بار نیز مردم وطن من در نوستالژی مبارزاتی ذهنشان بایک یا ستارخان هایی دیگر بیافرینند، اگر چه تم داستان همان رشادتها و دلیریها باشد بی تردید نامش فرق خواهد کرد شاید عابباس خان و یا ...» بیز نبی سایاگی مغرور تفنگیک / قانیمیز قالینجا سسیمیز گلر / همیشه سنلی یم آذ - ار - بای - جان (کهریز)

درگذشت نویسنده و محقق

آذربایجانی



«صمد سرداری نیا» نویسنده و محقق معروف تبریزی به دیار باقی شتافت. «صمد سرداری نیا» که حدود ۶۰ سال سن داشت، از مدتی قبل دچار بیماری شده بود. وی در سال ۱۳۸۱ کتاب معروف خود «تبریز، شهر اولین‌ها» را در ۷۸۰ صفحه چاپ و منتشر کرد به کتابهای

سه جلدی «مشاهیر آذربایجان» «تاریخچه تئاتر آذربایجان»، «تاریخ روزنامه‌ها و مجله‌های آذربایجان» «باقرخان سالار ملی»، «تبریز در نهضت تنباکو»، «آذربایجان پیشگام جامعه مدنی» و «ملانصرالدین در تبریز» اشاره کرد.

پیکر مرحوم «صمد سرداری نیا» پس از تشییع در آیینی با شکوه در قطعه هنرمندان «وادی رحمت» تبریز به خاک سپرده شود. در آیین تشییع پیکر این مورخ سرشناس تبریزی، جمعی از شخصیت‌های سیاسی، انتظامی و هنرمندان، نویسندگان و فعالان عرصه فرهنگ و ادب شرکت داشتند.

سرداری نیا متولد اردیبهشت ۱۳۲۶ بود و پس از عمری خدمت در بخش اخبار صدا و سیمای آذربایجان شرقی در سال ۱۳۷۲ به افتخار بازنشستگی نایل شد. مرحوم سرداری نیا فارغ‌التحصیل رشته تاریخ از دانشگاه تبریز بود و مدت‌ها به عنوان سردبیر واحد خبر صدا و سیمای مرکز آذربایجان شرقی فعالیت کرد. وی در کارنامه پژوهشی خود ۱۴ اثر منتشر شده و پنج اثر در دست چاپ داشته است.

مفهوم شناسی نظری ناسیونالیسم

بابک اینام

«ملت زیبایی خفته است که در انتظار بوسه ای برای زندگی دوباره است و ناسیونالیست ها، شاهزاده هایی هستند که این بوسه جادویی را خواهند داد» «مینوگ» ناسیونالیسم بعنوان گفتمانی از تعارض و تعاون و نیز استمرار و تغییر تأثیر انکار ناپذیری بر حیات بشری داشته است به گونه ای که صفحات تاریخ جهان بی وجودش رو به سفیدی می گرایند و ده ها مکتب فکری چون اومانیسم و مدرنیسم مضافی بازند و در این میان اندیشمندانی که به تحقیق و ارائه نظری در باب ماهیت ناسیونالیسم پرداخته اند، بنا به هر دلیلی، تنها وجهه ی خاصی از آن را برجسته کردند و از جنبه های دیگر غفلت نموده اند، به عنوان مثال، ازلی انگاران هویت قومی

بر عوامل عینی چون زبان و دین و... در تعریف ملت و ملی گرایی تأکید کرده و از این رو در تقابل با مدرنیت هایی که عوامل ذهنی را مبنای شناخت خویش قرار داده اند قرار می گیرند و این تأکید بر جنبه های خاصی از تعریف هویت، فرهنگ، ملت، آگاهی ملی و بطور کلی مفاهیم مرتبط با ناسیونالیسم سبب بروز نظریات گوناگون در مورد ناسیونالیسم گشته است. مقاله ی زیر سعی در ارائه ی تصویری کلی و شرحی مختصر در باب تقسیم بندی نظریه های

ناسیونالیسم و مفهوم شناسی اصطلاحات کلیدی مربوط بدان دارد و بیشتر استنادات نیز مربوط به تئوری پردازان دهه های اخیر می باشد، چرا که ناسیونالیسم بعنوان موضوع تحقیق مجزا از نیمه ی دوم قرن بیستم مورد توجه علوم انسانی قرار گرفته است و نظرات متفکران پیش از این سال ها بیشتر جنبه ی اخلاقی - فلسفی داشته تا تلاش برای شناخت علمی ماهیت ناسیونالیسم و ارائه ی گفتمانی مشترک در باب آن. رویکردهای نظری به ناسیونالیسم به سه گونه ای ازلی انگار، مدرنیت و ناپرداز تقسیم می شود که در ذیل به توضیح هر کدام می پردازیم. ازلی انگاران هویت قومی: ازلی انگاری چنانچه نامش تا حدودی بیانگر نگرش اش می باشد، ملت و هویت ملی را امری ازلی و تغییرناپذیر در طول تاریخ می داند و ناسیونالیسم را تفکری لاینفک از تاریخ بشریت می شمارد. چنانچه هنریک فون ترشیکه در این باب می گوید: «غفلت تاریخ در درگیری

پایه ملت هاست و آرزوی توقف ماندن آنها آرزویی احمقانه می باشد». ازلی انگاری هویت ملی را بعنوان پدیده ای ثابت و واقعی و از نظر زیست شناختی ریشه دار یا ماهیت های متبلور تصور می کند که می توانند به گونه ای عینی توصیف گردند. برای نمونه، در کتاب «مارکسیسم و مسأله ملی» ملت را بدین گونه تعریف می کند: «یک ملت به طور تاریخی از اجتماع ثابتی از مردم تشکیل می شود که بدنبال زبان تا قلمرو با حیات اقتصادی مشترک و خلق و خوی روانی موجود در فرهنگ آشکار می شود. چنانچه از تعریف فوق نتیجه می شود؛ استالین بعنوان یک ازلی انگار ملت را امری تاریخی و ثابت می داند که شاکله ی شناختش را عواملی عینی چون زبان، قلمرو و خلق و خوی روانی تشکیل می دهند. عبارت دیگر ازلی انگاری، مدعی است که هویت های ملی جزئی «طبیعی» از آدمیان اند، درست مانند سخن گفتن یا دیدن و ملتی که

شخص بدان تعلق دارد از پیش تعیین شده و به طور طبیعی معین می باشد و ناسیونالیسم همراه بشریت در همه اعصار است و در این مورد «آبی سی یز» فیلسوف سیاسی و سیاستمدار فرانسوی معتقد به ازلی انگاری صریح ترین تعریف از ازلی انگاری را ارائه کرده است، بطوریکه وی مدعی است: «ملت ها را باید بعنوان افرادی در بیرون از علاقه های اجتماعی و در وضع طبیعی تصور کرد. آن ها فقط در نظم طبیعی وجود دارند. در واقع آن ها در خصوصیات وجودی

با خداوند شریکند و سر منشأ همه چیزند عبارت دیگر ملت ها ازلی هستند». مدرنیت ها: مدرنیت ها و نظریاتشان در نقد و به گونه ای تقابل با ادعاهای ازلی انگاران بوجود آمد طوری که ایشان ناسیونالیسم را محصول مدرنیت می دانند نه چیز دیگر و صحبت از ملت و ملی گرایی را در زمان های قبل از ظهور مدرنیسم امری عبث می انگارند. مدرنیت ها در تعریف ناسیونالیسم و ارائه ی نظری در باب آن بر عواملی ذهنی چون خودآگاهی یا همبستگی تأکید دارند به گونه ای که «بندیکت اندرسون» ملت را یک اجتماع سیاسی تصویری می داند که ناسیونالیسم خواهان باز کشف و احیای هویت ملی بی نظیر و یکتای ملت است و از نظر «واکر کانر» ملت گروهی از مردم است که باور دارند از لحاظ نیا به یکدیگر وابسته اند و بزرگترین گروه بندیت که در باوری سهیم اند و «ارنست گلنردو» خود را تنها در صورتی از یک ملت می شمارد که ایشان یکدیگر را متعلق



به ملت واحدی بشناسند. از این رو ایشان، ملت‌های واقعی را تنها گروه‌های قومی خودآگاهی می‌دانند که آگاهی ملی سبب ملت‌شدنشان گشته است و بروز این آگاهی نیز در ارتباط با ظهور مدرنیسم و گسترش نظام صنعتی و ارتباطات است به گونه‌ای که «هابز باوم» بعنوان نظریه پرداز مدرنیست، ملت‌ها و ناسیونالیسم را مرهون ادبیات و ابداعات تاریخ مند تاریخ؛ اسطوره شناسی و نمادپردازی ملی که از حدود سال ۱۸۳۰ به این سو و بویژه پس از ۱۸۷۰ در اروپا شکوفا شدند می‌داند و «اندرسون» استدلال می‌کند که هیچ اتفاقی به اندازه‌ی روزنامه در شکل‌گیری مرزهای یک کشور تا به حال نقش ایفا نکرده است. از نگاه مدرنیست‌ها، مدرنیسم ضرورتاً شکل ملت‌ها را به خود گرفت و بطور اجتناب‌ناپذیری ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های سیاسی را بوجود آورد و در این میان زمانی اقوام را می‌توان ملت نامید که اعضایشان یکدیگر را بعنوان هم‌وطن بپذیرند و باور کنند که در ویژگی‌های مشترکی سهیم هستند، ویژگی‌های مشترک مناسبی که کاملاً شفاف باشد و این مهم امکان‌پذیر نیست مگر از طریق ابزارهای ارتباطاتی که چنین تصور جمعی عملی را ایجاد می‌نمایند. چنانچه از سطور فوق پیداست، از نظر مدرنیست‌ها ملت صرفاً هویت سیاسی شده است که انقلاب صنعتی و گسترش ارتباطات و ظهور مدرنیسم آن را سبب گشته است و خلاصه‌ی کلام، بیشتر ملت - دولت‌هایی که امروزه به نقشه‌ی جهان شکل می‌بخشند محصول تحولات دو قرن اخیرند. نمادپردازان قومی: نمادپردازی قومی نظریه‌ایست که خویشتن را بصورت میان‌راهی که مفاهیم‌اش را گاه از مدرنیسم و گاه از ازلی‌انگاری وام می‌گیرد در ارائه‌ی گفتمانی جامع در باب نظریه‌های ناسیونالیسم وارد می‌نمایند و با تصویری به شدت دو قطبی از مباحثه‌نمایانگر می‌شود. از یک سو به مدرن بودن ناسیونالیسم بعنوان جنبش و ایدئولوژی معتقد است و مفاهیم بسیاری که مورد قبول مدرنیست‌هاست را وارد تحلیل‌هایش می‌کند و از دیگر سو ملت‌های مدرن را تشکیل شده حول دسته‌های قومی موجود می‌داند که فرهنگ‌های قومی اولیه بصورت موادی خام و اولیه هویت‌های ملی امروزی را بوجود آورده‌اند و در این میان «آنتونی. دی. اسمیت» رئیس مرکز مطالعات قومی و ناسیونالیستی (ASEN) وابسته به مدرسه‌ی اقتصاد و علوم سیاسی لندن نقش بسزایی در تبیین و تکمیل تئوریهای نمادپردازی قومی ایفا می‌کند. دی. اسمیت ناسیونالیسم را این‌گونه تعریف می‌کند: «ناسیونالیسم جنبشی ایدئولوژیک برای بدست آوردن و حفظ کردن استقلال ما وحدت ملی و هویت ملی برای مردمانی است که برخی از اعضای آن به تشکیل یک ملت بالقوه و بالفعل باور دارند». و آموزه و دکترین اصلی آن را موارد زیر برمی‌شمارد: ۱- جهان به ملت‌ها، هر یک با ویژگی تاریخی و سرنوشت خاص خودش تقسیم شده است. ۲- ملت تنها منبع قدرت سیاسی است. ۳- وفاداری به ملت همه‌ی وفاداری‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. ۴- هر فرد برای آزاد بودن باید تعلق به یک ملت داشته باشد. ۵- هر ملت نیازمند استقلال و ابراز وجود کامل است.

۶- لازمه‌ی صلح و عدالت جهان وجود دنیایی از ملت‌های مستقل است. چنانچه از سخنان اسمیت بعنوان قدرترین نمادپرداز قومی برمی‌آید ناسیونالیسم جنبشی ایدئولوژیک است که هدفش حفظ و بدست آوردن استقلال و وحدت و هویت یک جمعیت انسانی است که اعضای آن باور به ملت بودن خویش دارند و از سویی جهان به ملت‌هایی با ویژگی‌های تاریخی و سرنوشتی خویش تقسیم می‌شود و هر فرد برای آزاد بودن لاجرم باید بدان وابسته باشد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود تعریف فوق هم بر عوامل عینی چون تقسیم جهان به ملل گوناگون و هم عواملی ذهنی چون باور به عضویت در یک ملت دلالت دارد بدین مفهوم که هم‌گذری است به ازلی‌انگاری و هم تحلیلی مدرنیستی را مدنظر قرار دارد. نتیجه‌گیری: جهان پس از قرن ۱۷ چهره‌ای دیگرگونه به خود گرفت. عواملی چون نفوذ اومانیسم و آرمان‌های همبستگی سیاسی و رشد روز افزون سواد و غنی‌تر شدن ادبیات و دیگر علوم سبب ایجاد نوع جدیدی از همبستگی و برادری بر پایه‌های ملیت یکسان شد که در پایان قرن ۱۸ خویشتن را در غرب نشان داد و ناسیونالیسم مدرن را با آرمان برادری ملی و وحدت قومی پدید آورد و به موازات آن نگرش‌های مختلفی را بدین امر سبب شد. گروهی از اندیشمندان آن را نتیجه‌ی طبیعی رشد بورژوازی در اروپا و ظهور مدرنیسم دانستند و عده‌ای امری طبیعی تلقی کردند که نوعی دگرگونی از زمان‌های قبل از مدرنیسم را به خود گرفته است و اختلاف خویش در نگرش به جوهره‌ی ملیت به صورت ذهنی یا عینی‌شان داشتند. اما آن‌چه که ویژگی مشترک خویش ابراز داشتند در مرکز علایق بودن ملت و تقدم منافع و ارزش‌های آن بر دیگر منافع و ارزش‌ها و تک‌منبع مشروعیت به شمار می‌رود که بواسطه‌ی نخبگان به بیان توده‌کشانده می‌شود و بصورت میان‌طبقه‌ای خویشتن را می‌نمایند.

منابع:

۱- مکاتب ناسیونالیسم (مونتسرات گیبیرنا) ترجمه امیر مسعود اجتهادی، انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول (۱۳۷۸).

۲- ناسیونالیسم، نظریه ایدئولوژی، تاریخ (آنتونی دی. اسمیت) ترجمه منصور انصاری، مؤسسه‌ی مطالعات ملی، چاپ اول (۱۳۸۳).

۳- نظریه‌های ناسیونالیسم (اومود اوزکریملی) ترجمه محمدعلی قاسمی، مؤسسه‌ی مطالعات ملی، چاپ اول (۱۳۸۳).

۴- Gellner, E و Naions and Nationalism
www.Blackwell.com ۱۹۸۳

رهبری چیست؟ رهبران کیستند؟

رحیم خدایاری زرنق

«پیتر دراگر» یکی از دانشمندان مدیریت می گوید: هر جا سازمانی بزرگ و با شکوه دیدید، مطمئن باشید در یک زمانی فردی تصمیمی شجاعانه گرفته است. جالب است بدانید که مقام رهبری هیچکس به او شجاعت نمی بخشد، اما شجاعت شخص می تواند او را در موضع رهبری قرار دهد.

رهبری در هاله ای از سحر و جادو پیچیده شده است که آن را موضوع جالبی برای گفتگوهای غیر رسمی، رساله های فلسفی و مطالعات تجربی نموده است. چگونگی جلب همکاری مردم در یک وظیفه عمومی به منظور دستیابی به یک هدف مشترک، همیشه بزرگترین مسئله نوع بشر بوده است. رهبری رابطه ای است بین مردم که در آن نفوذ و قدرت به طور نابرابر بر پایه مشروعیت توزیع شده است. قدرت ممکن است از طریق موافقت اعضای گروه، توسط یک پیمان توافق کار یا قانون به رهبر تفویض شده باشد، ولی به کار بردنش با اوست. مهم تر اینکه هیچ رهبری نمی تواند در انزوا وجود داشته باشد؛ اگر می خواهید بدانید که رهبر هستی یا نه، ببینید آیا کسی از شما پیروی می کند؟ اما چرا بسیاری از مردم کوششی برای رهبری ندارند؟ ترس از شکست یک عامل بازدارنده قوی است و شخصی که احساس می کند شانس کمی برای انجام کار مورد نظر دارد و یا اینکه صلاحیت خود را کمتر از دیگران می داند، در گام برداشتن به سوی رهبری تردید می کند. «لاری اوزبون» عقیده دارد که حیرت انگیز است که رهبران کارآمد و با کفایت وجوه مشترک چندانی با یکدیگر ندارند، اما وجه مشترک همه آنها این است که از ریسک کردن نمی هراسند. درباره شجاعت حقیقی وجود دارند که معنی واقعی آن را در چالشها و تصمیم گیری های مهم و حیاتی نشان می دهند:

شجاعت بهتر کردن کارهاست. «مارتین لوتر کینگ» رهبر جنبش مدنی اعلام نمود: کسی را نمی توان از موضع او در زمان آسایش و راحتی شناخت بلکه معیار شناخت، موضع گیری او در گیرودار چالش هاست. رهبران بزرگ می دانند که با مردم چگونه رفتار کنند و می توانند افراد را وادار کنند که سازگار شوند و با یکدیگر کار کنند، اما در عین حال در مواقع ضرورت موضع گیری می نمایند. شجاعت رهبران احساس تعهد پیروان را بر می انگیزد. شجاعت به عقیده «بیلی گراهام» قابل انتقال است: وقتی که مردی شجاع یا زنی دلیر موضعی می گیرد پشت دیگران گرم می شود. نمایش شجاعت رهبران الهام می بخشد و مردم را پشت سر او قرار می دهد. «جیم ملادو» می گوید: رهبری ابراز شجاعتی است که اشخاص را به انجام عمل درست وادار دارد. و مسئله آخر درباره شجاعت اینکه توفیق زندگی هر کس تابع میزان شجاعت اوست. ترس دست و پای هر رهبری را می بندد. «تاستیوس» مورخ رومی می نویسد: میل شدید به امنیت مانع انجام کارهای بزرگ است، شجاعت و شهامت

تأثیر دیگری دارد و بزرگترین فایده آن گشودن درهاست. اینکه رهبری باید بر اساس شایستگی واگذار شود و نه وراثت، وابستگی سیاسی یا نژاد، در بیشتر کشورها (به جز کشورهای غربی) عقیده ای نا معقول تلقی می شود. مانند اینکه چرا شخص باید مدیریت موسسه خود را به یک غریبه واگذارد، درحالیکه داماد خودش نیازمند شغل است؟! البته تا ظهور صنعتی شدن در کشورهای غربی نیز وضعیت اینگونه بود. حداقل در نصف موارد در امریکا بهترین راه برای رسیدن به مدیریت شرکت ها به دنیا آمدن در خانواده ای بود که ۵۱ درصد سهم داشت، در صورت نبود این شانس ازدواج با عضوی از این خانواده ها بود، تنها با صنعتی شدن سریع و رشد سازمانهای بروکراتیک دولتی و بازرگانی بود که نیاز به رهبری نوین واقعا احساس شد. چیزی که با گذشت حدود یک قرن هنوز در بسیاری از کشورهای در حال توسعه اتفاق نیفتاده است!! در پایان سده نوزدهم روشن شده بود که انتخاب مدیران و رهبران را دیگر نمی توان به شانس یا حادثه تولد واگذار نمود.

تئوری مسیر - هدف «رابرت هوس» از ارزشمندترین تئوری هایی است که در زمینه رهبری وجود دارد و اساس آن این چنین است: کار رهبر این است که به پیروان خود کمک کند تا بتوانند به اهداف دست یابند و آنها را هدایت و رهبری کند تا مطمئن شود که هدف های آنان با هدف کلی گروه و سازمان سازگار است. عبارت «مسیر - هدف» بر پایه این باور قرار دارد که رهبران اثر بخش راه را نشان می دهند و پیروان خود را یاری می کنند تا به هدف های مورد نظر دست یابند و این رهبران می کوشند موانع و مشکلاتی را که در مسیر قرار دارد از میان بردارند. با توجه به این تئوری رفتار رهبر تا آنجا مورد قبول زیردستان قرار می گیرد که بتواند موجبات رضایت آنها را فراهم کند. بر اساس این تئوری انواع سبک های رهبری در موقعیت های مختلف به صورت زیر بیان شده است:

- رهبری مبتنی بر فرماندهی (دستور دادن) در جایی اثربخش است که نوع کار مبهم یا پر تنش است، این نوع رهبری در جایی که کارکنان دارای توانایی بالا و تجربه زیادی باشند، نمی تواند اثربخش باشد.
- رهبری حمایتی در جایی موجب رضایت شغلی کارکنان می شود که نوع کار دارای ساختاری مشخص باشد.
- اگر نوع اختیارات رسمی و سیستم دیوان سالار باشد، نوع رهبری باید حمایتی باشد و کمتر دستور صادر شود.
- اگر تضاد و تعارض در درون گروه زیاد باشد، مدبری که دستور بدهد، بیشتر می تواند موجبات رضایت کارکنان را فراهم آورد.
- اگر کارکنان کانون کنترل درونی داشته باشند (یعنی بر این باور باشند که بر سرنوشت خود حاکم اند) رهبری مشارکتی موفق تر است.
- اگر زیر دستان دارای کانون کنترل خارجی باشند، با مدبری که بیشتر دستور صادر کند بهتر کار خواهند

ماهنامه بایرام ویژه نامه ای در ارتباط با محمود کاشغری منتشر می کند

با توجه به نامگذاری سال ۲۰۰۸ میلادی با عنوان سال زبانها و محمود کاشغری، ماهنامه بایرام شماره ۱۲ خود را به بحث زبان و محمد کاشغری اختصاص داده است. از نویسندگان عزیز درخواست می شود مقالات خود را تا مورخ ۲۳ اردیبهشت با ایمیل یا به صندوق پستی ماهنامه ارسال فرمایند.

ماهنامه بایرام در نظر دارد طرح روی جلد خود را به محمود کاشغری و زبان تورکی اختصاص دهد. بنابراین از هنرمندان درخواست می گردد طرح های خود را به ماهنامه ارسال کنند.

درضمن این ویژه نامه یش فروش خواهد شد. از دوستان ارجمند خواهش می شود نسبت به پیش خرید خود با شماره تلفن ماهنامه تماس برقرار کنند. ۰۲۴۱-۵۲۵۵۲۲۸ یا ۰۹۱۲۷۴۲۵۴۷۷ بیانی
ص.پ: ۱۵۷۷-۴۵۱۳۵

bayramzangan@yahoo.com

شماره چهارم نشریه «یولداش» دانشگاه زنگان منتشر شد

دانشجویان دانشگاه زنگان شماره چهارم نشریه یولداش را در ۸ صفحه و با کیفیت خوب منتشر کردند. این شماره از نشریه نیز مانند سایر شماره های منتشره با کمکهای مالی دانشجویان منتشر گشت و مورد استقبال چشمگیر دانشجویان قرار گرفت.

یولداش حاوی مطالب متنوع و جالبی است که از جمله آنها می توان به مطالب زیر اشاره کرد:

- سر مقاله (با موضوع مشکلات فراوان استان زنگان و نگاههای تبعیض آمیز حاکمیت به آن)

- خبرهای روز

- معرفی آرامگاه میرزا ابوالقاسم زنگانی

- مصاحبه با اساتید دانشگاه زنگان (این شماره به صحبتهای دکتر احدنژاد از اساتید گروه جغرافیا اختصاص داشت)

- معرفی شخصیتها و مشاهیر آذربایجان (این شماره به معرفی «حکیمه بلوری» شاعر خلق آذربایجان و زن مقاوم زنگانی پرداخت)

- تزیینات معماری در بناهای زنگان

- ملاحظاتی پیرامون نگارش درست زبان تورکی

- آی ایشیغی (معرفی اماکن و مراکز تجاری زنگان که از اسامی ملی و غیر بیگانه استفاده می کنند)

- اصلاحات مرد!!! دانشگاه زنده است!!!

- ادبیات شفاهی آذربایجان

- نسیمی فال

- سؤزلوک، تورکجه SMS لر و تاپماجا

برای ارتباط با یولداش با E-mail زیر در تماس باشید:

Yoldash.zengan@gmail.com

کرد.

«جان هنری نیومن» می گوید: از اینکه زندگی تان به پایان می رسد نهراسید، از آن بترسید که زندگی را هیچ گاه آغاز نکنید. این مضحک است که فکر کنیم کسانی که دل و جرأت خطر کردن ندارند و کسانی که جرأت آن را دارند، به یک اندازه می ترسند، تفاوت در این است که آنهایی که شانس ها را نمی ربایند نگران چیز های بی اهمیت هستند. روزی که ترس و تردید را از خود برانید میوه شهامت خود را نیز خواهید چید. «آنکه پرده نیست، نباید بر پرده نگاه ها آشیانه بسازد.»

منابع:

۱. رهبری و مدیریت اثر بخش، فرد فیدلر و مارتین شمرز، ترجمه سهراب خلیلی
۲. مبانی رفتار سازمانی، استیفن پی رابینز، ترجمه علی پارسائیان و محمد اعرابی
۳. نما(نشریه دانشجویان مدیریت بهداشت و درمان دانشگاه علوم پزشکی شیراز)، سال ۳، شماره ۶، زمستان ۸۵
۴. راز، آنچه رهبران بزرگ باید بدانند.

ترکمن ها قصه خود را بازگو می کنند

تدوین تله فیلم «روز هفتم» هفته آینده به پایان رسیده و این فیلم با سپری کردن مراحل فنی آماده نمایش می شود. این فیلم را مهدی کرمپور کارگردانی کرده و تهیه کننده آن مجید مظفری است.

داستان این فیلم که اواخر بهمن در شهر گنبد کلید خورد درباره آتابیگ است که به دریا رفته و باز نگشته است. گونای انتظار برگشت او را می کشد. تکین به سهم خواهی می آید. آینا و اوکتای رسوم ترکمن را بر نمی تابند اما قیاص از همه ی آنها مطمئن تر است همه چیز در روز هفتم به سرانجام می رسد. در این تله فیلم که برای شبکه یک سیما تولید می شود مجید مظفری ایفاگر یکی از نقش های اصلی است و اجرای دیگر نقش ها به بازیگرانی چون ویشگا آسایش، امیرحسین آرمان، شهرزاد کمال زاده، آتش تقی پور، منوچهر آذر، صادق توکلی، آدله گل، امین مومنی پور و بنیامین مظفری سپری شده است.

محور اصلی فیلم نامه روز هفتم مراسمی است که ترکمن هادر روز میلاد حضرت پیامبر (ص) برگزار می کنند در این روزها آن ها پیرمردی ۶۳ ساله را برمی گزینند و طی مراسمی او را به عنوان شیخ خود معرفی می کنند.

تدوین فیلم روز هفتم را نازنین مفخم به عهده دارد از دیگر عوامل سازنده این فیلم می توان به نویسندگان فیلمنامه، خسرو نقیبی و علیرضا احدی، مدیر تصویربرداری: فرزین خسروشاهی، طراحی صحنه و لباس: پروین صفری، طراح گریم: کیان اولادوطن، صدابردار: مازیار رزاقی، برنامه ریزی و دستیار یک کارگردان: محمدعلی سعیدی، مدیر تولید: ناصر ملکی و مدیر تدارکات: حسن حیدرزاده اشاره کرد.

گفتگو با فرهاد فخرالدینی افراشته همچون درخت



فیلم‌هایی مثل کمال الملک، بوعلی سینا، سرداران، امام علی، کیف انگلیسی تا شخصیت‌هایی همچون ابن سینا، شیخ حسن جوری، قاضی شارع، ملاصدرا، مالک اشتر و شهریار با نام فرهاد فخرالدینی آهنگساز و رهبر ۷۰ ساله ارکستر ملی گره خورده است.

این فیلم‌ها معمولا در بستری تاریخی اتفاق افتاده اند و صاحب موسیقی‌هایی بودند که حتی از خود فیلم‌ها ماندگارتر شدند و کم و بیش زمزمه مردم.

فرهاد فخرالدینی موسیقی دان برجسته آذربایجانی کار موسیقی فیلم را در سال ۴۷ با موسیقی فیلم شوهر آهو خانم آغاز کرد و پس از ۳۹ سال خود، دیگر تبدیل به بخشی

از تاریخ آهنگسازی سینما و تلویزیون ما شد. در این مدت معمولا موسیقی متن فیلم‌ها و سریال‌هایی به او سپرده شد که هر یک روایتگر تکه ای از تاریخ ملی و مذهبی ما بوده اند که نمونه آخر یکی از همین موسیقی‌ها، سریال شهریار است که بخشی از تاریخ معاصر ماست که این بار کمال تبریزی آن را روایت می‌کند؛ دوره ای است همچنان که خود فخرالدینی می‌گوید، حسش کرده و خاطرات بسیاری از آن دارد.

می‌خواهم بدانم کار آهنگسازی برای فیلم و کار آهنگسازی صرف چه تفاوت‌هایی با هم دارند، کار آهنگسازی به صورت انتزاعی باید مشکل تر باشد، درست است؟

این بستگی به آن دارد که شما کار را چطور انجام می‌دهید. مثلا ما کسانی را داریم که از نظر آهنگسازی چندان هم مورد تأیید نیستند و برای فیلم آهنگسازی می‌کنند که فکر نمی‌کنم درست هم باشد. به اعتقاد من کسی باید برای فیلم آهنگ بسازد که دوره آهنگسازی را گذرانده و اصولا کارش را بلد باشد. یعنی کسانی که هم با علم آهنگسازی آشنا باشند و هم سینما را خوب بشناسند. گاهی کار یک آهنگساز فیلم می‌تواند بسیار بهتر از یک آهنگسازی باشد که برای فیلم آهنگ می‌سازد. این بستگی دارد که کار چگونه شکل بگیرد. من چون در هر دو حیطه کار کردم نمی‌توانم بگویم کدام مهم تر است.

منظورم تفاوت در مشکل و آسان بودن کار است، شما بین این دو تفاوتی قائل نیستید؟

ببینید گاهی در فیلم محدودیت‌هایی وجود دارد که در کار آهنگسازی وجود ندارد و این کمی کار را مشکل می‌کند.

مثلا چه محدودیت‌هایی؟

منظورم محدودیت زمانی است. فرض کنید شما می‌خواهید مطلبی را که بسیار شیرین و عاطفی است را با موسیقی فیلم ادا کنید و می‌خواهید آن فضا بماند، اما به اقتضای آنکه زمان آن سکانس در فیلم به اتمام رسیده باید شما هم موسیقی را تمام کنید و چه بسا که ناگفته‌های بسیاری از نظر موسیقایی باقی می‌ماند.

در حالی که این اتفاق در زمانی که آهنگساز موسیقی غیر فیلم می‌سازد، اتفاق نمی‌افتد چون فقط دارد به محتوای موسیقی توجه می‌کند و با آن حرکت می‌کند. یعنی زمان لازم برای بیان آن احساس را خود آهنگساز تعیین می‌کند نه فیلم.

به همین دلیل است که می‌گویم در فیلم کمی دست آهنگساز بسته است. در مورد منظومه سمفونی‌ها یا همان پوئم سمفونی‌ها نیز اتفاق مشابهی می‌افتد، یعنی درست است که شما در چارچوب یک داستان حرکت می‌کنید، اما آهنگساز داستان را به دلخواه خود تعریف می‌کند و زمان به طور کامل در اختیار آهنگساز است و تماما براساس ذهنیات خود عمل می‌کند.

بیشتر فیلم‌هایی که شما موسیقی آنها را ساخته‌اید، فیلم‌های تاریخی بوده اند. می‌خواهم بدانم که برای

موسیقی آنها بیشتر تحت تأثیر داستان بوده‌اید یا بستر تاریخی که داستان در آن اتفاق می‌افتد؟

برای من یک چیزی خیلی مهم است و آن اینکه انسان باید به ریشه‌های خودش آگاه باشد. مثل درختی که اگر بخواهد سر برافراشته باشد، باید ریشه محکم داشته باشد، تاریخ یک مملکت هم حکم همان ریشه را برایش دارد. یعنی باید ریشه در گذشته و نگاه به آینده داشت، در هر کاری. شخصا از چنین دیدگاهی بسیار سود برده‌ام. مثلا زمانی که موسیقی سرداران را می‌ساختم، سعی کردم خودم را به حال و هوای آن دوران نزدیک کنم و تلاش کنم برای آن چیزی که در ذهنم می‌بینم، چیزی خلق کنم.

حالا بعضی وقت‌ها

این تاریخ آن قدر نزدیک است که خود من لمسش کرده‌ام. مثل فیلم شهریار. بنابراین این ارتباط بسیار راحت تر و ساده تر برقرار می‌شود. اما مثلا برای ساخت موسیقی سریال بوعلی سینا و روشن تر از خاموشی (زندگی ملاصدرا) بیشتر با افکار و اندیشه‌های آنها و دوره‌هایی که در آن زندگی می‌کردند، آشنا بودم و از همین افکار برای ساخت موسیقی فیلم استفاده کردم.

یادم هست که برای فیلم بوعلی سینا از رباعیات خود وی بسیار استفاده کردم که به اعتقاد من کمک بسیاری به من کرد که به این شخصیت‌ها یا در

حقیقت بیان باطنی این افراد نزدیک شوم. مطالعه نیز در این زمینه کمک بسیاری به من می‌کند، زیرا مطالعه من را طوری بار آورده که می‌توانم داستان را به زبان موسیقی روایت کنم و از طریق کلام خودشان ارتباط موسیقایی با آنها برقرار کنم.

یعنی بستر تاریخی و شخصیت‌ها برای شما مهم تر از خود داستان است؟

بله. داستان یک چیز روئینایی است و بیشتر خود

شخصیت اصلی فیلم و اتفاقاتی که برای او می‌افتد مهم است. پس از آن هم اتفاقات فیلم که حول شخصیت اصلی می‌گردد و سرعت‌ها و هیجانات مختلفی دارد، اهمیت پیدا می‌کند.

حتما برای شما هم پیش آمده که با بعضی از شخصیت‌های فیلم که موسیقی آنها را کار کرده‌اید، ارتباط نزدیک تری برقرار کنید. مثلا فکر می‌کنم این اتفاق در مورد شهریار افتاد، چون ترک زبان بود و در فاصله نزدیکتری از نظر زمانی با شما قرار داشت؟

بله طبیعی است، چون خیلی راجع به شهریار می‌دانستم

و قبل از اینکه موسیقی فیلمش را بنویسم، درباره‌اش تحقیق کرده بودم و قبل تر از اینها هم دوست پدرم بودند.

پس شخصا شهریار را می‌شناختید؟

بله. هم دوست پدرم بودند و هم دوست استادان من و به هر حال او آدمی بوده که در دوره خودمان او را درک کرده بودم و طبیعتا با شناختی این چنینی که از او داشتم، داستان فیلم نیز به من کمک زیادی برای ساخت موسیقی‌اش کرد. مثلا وجود شخصیت‌هایی مثل ایرج میرزا، میرزاده عشقی من را به سمت یک فرهنگ خاص و موسیقی مربوط به آن سوق داد. یعنی آنجا که عارف از بیداد زمان

شکوه می‌کند، من باید از خون جوانان وطن لاله دمیده را استفاده می‌کردم. یا وقتی صحبت از این می‌شود که گریه را به مستی بهانه کردم و شاگردانش در زمانی که دارند، به او درس پس می‌دهند، بهترین موسیقی که می‌توانم از آن استفاده کنم، همین تم‌هاست. یا آنجا که میرزاده عشقی ترور می‌شود، فکر کردم بهترین چیزی که می‌توانم به آن پردازم، استفاده از همان افکاری است که عشقی فدای آنها شده. بنابراین از تصنیف‌هایی استفاده کردم که وطن پرستی در آنها متجلی شده است. در مورد صبا هم همین اتفاق افتاد. ایشان استاد من بودند و می‌دانستم که شهریار با صبا



دخالت‌هایی که کارگردان در جریان موسیقی فیلم دارد، گله دارند؟

نه آقای تبریزی دخالتی نمی‌کردند و گاهی نظراتی داشتند در مورد موسیقی فیلم که من به آنها هم توجه می‌کردم؛ مواقعی هم می‌شد که من نظراتی داشتم و ایشان قبول می‌کردند.

چطور شد برای این مجموعه از آقای وطن دوست استفاده نکردید؟ ایشان صدای حماسی و زیبایی دارند؟

من هم صدای وطن دوست را خیلی دوست دارم و در ارکستر ملی هم با ایشان همکاری دارم. صدای ایشان اپرایی و آکادمیک است، اما من خواستم صدای فیلم یک صدای بومی باشد.

صدای ودود موذن زاده یک صدای زیبای موسیقی بومی است و برای حفظ کلام شهریار که بسیار صمیمی با ما حرف می‌زند، بهتر دیدم این شاهکار حیدربابا را ایشان بخوانند. در واقع این صدای روستایی است به نام خوشکتاب در اطراف تبریز که نوازندگان آشیق شان بسیار معروف هستند.

آقای فخرالدینی از بین موسیقی‌هایی که ساخته‌اید، موسیقی‌هایی مثل امام علی یا حتی سرداران بوده‌اند که ورد زبان مردم شده. اصلاً وقتی که فیلم می‌سازید به این موضوع فکر می‌کنید که موسیقی فیلم‌تان اینقدر مورد پسند عامه مردم شود؟

بله. من از این موضوع خاطرات خوبی دارم. من هم دوست دارم موسیقی‌ام تأثیرگذار باشد و مردم استقبال کنند، مخصوصاً این مردم که موسیقی‌شناس هستند. اما در قطعه‌ای که می‌سازم، می‌خواهم احساس خود را بیان کنم.

خاطره‌ای از شهریار.

یک روز یادم هست که دوست عزیزم آقای هوشنگ ابتهاج (سایه) به من گفتند که بیا برویم پیش شهریار. این اتفاق مال ۲-۳ سال قبل از فوت استاد شهریار است. یک روز صبح قرار گذاشتیم، من، هوشنگ ابتهاج، شفیع کدکنی و فریدون مشیری برویم و شهریار را ببینیم. البته من و فریدون آن روز نتوانستیم برویم و مدتی از این اتفاق گذشت. یک روز دیگر که قرار بود همگی به روستایی برویم که شهریار ساکن آنجا بود، ساعت ۴ صبح دم در منزل ما قرار گذاشته بودیم. سایه آمد و واکنمی هم دستش بود و گفت این را گوش بده. صدای خیلی ضعیفی بود، خوب که دقت کردم، دیدم صدای شهریار است. گفت خوب گوش کن ببین از کی دارد صحبت می‌کند. دقت کردم دیدم شعری است که برای پدر من گفته است. پرسیدم که جریان چه بود. سایه گفت: ما که رفتیم دیدیم شهریار در همان اتاق کوچکش و زیر کرسی نشسته و می‌گفت که برای دوست دیرینم «محمدعلی فخرالدینی» این شعر را گفته‌ام. این شعر امروز در بخش دیوان ترکی چاپ شده و وجود دارد.

بسیار هم صمیمی بودند. به همین دلیل یک جاهایی نه اینکه موسیقی خود صبا باشد، بلکه سعی کردم، موسیقی‌ای بسازم که بسیار نزدیک به موسیقی استاد باشد. در حقیقت این بخش‌ها یادآورهایی از موسیقی صبا و تأثیرات مکتب صباست بر من. بنابراین ساخت موسیقی این فیلم برای من خیلی راحت بود.

از سابقه و علت دوستی پدرتان با شهریار خبر دارید؟ بله. پدرم شاعر بود و تخلصش هم «محزون» آنها در همین محافل شعرخوانی با هم آشنا شدند و رفت و آمد پیدا کردند.

خب برگردیم به موسیقی سریال. تم اصلی موسیقی سریال از کجا آمد؟

خب سریال تم‌های متعددی دارد. بخشی موسیقی آذربایجانی است و شعرش هم از منظومه حیدربابا گرفته شده و آقای ودود موذن زاده هم بسیار خوب آن را خواندند. نغماتی هم که از تار می‌شنوید، نغمه‌های تار رامیز قلی اف، نوازنده چیره دست آذربایجانی است. از چند ماه قبل نت‌ها را به آنها دادم و ایشان تمرین کردند و در یک سفر یک روزه به تهران، آن را ضبط کردیم. دوست دارم نکته‌ای را در مورد هوشیاری آقای تبریزی بگویم و راستش من در کمترین کارگردانی این نکته سنجی‌ها و ظرافت‌ها را دیده‌ام. من در فیلم‌های بسیاری دیده‌ام که از بازیگری - نوازنده‌ای استفاده شده که اصلاً نوازندگی بلد نیست، اما ایشان از نوازندگانی استفاده کردند که به هر حال از عهده کارشان بر آمده‌اند. البته بگویم که در هیچ یک از این موارد من نظری نداده‌ام. یعنی تمام صحنه‌های آواز یا نوازندگی از قبل گرفته شده بود و من بعداً کار را شروع کردم. چون همه چیز خوب و منظم بود که خدا را شکر نتیجه آن هم خوب شد.

اما دیده‌ام که معمولاً آهنگسازان فیلم از



تورکی آذربایجانی یا تورکی آذری

توران میانالی

تورکی آذربایجانی هم مانند تورکی تورکیه و تورکمنی شاخه‌ای از تورکی اوغوز است و علاوه بر آذربایجان در بسیاری از مناطق تورک نشین ایران و عراق و آنادولوی شرقی (قارص، اردهان، وان و ایغدیر) نیز بدین زبان تکلم می‌کنند. این زبان مانند هر زبان دیگری دارای چند گویش محاوره‌ای و یک زبان ادبی است که شکل عالی زبان عمومی آذربایجان است و موضوع بررسی تاریخ زبان تورکی آذربایجانی یکباره وجود نیامده بلکه در طول قرن‌ها از اختلاط و آمیزش لهجه‌های تورکی (اوغوز، قبیچاق، تورکی شرقی) تا حدودی زبان مغولی و زبان تاتی و غربی نیز دخالت داشته و در زبان معاصر نیز کم و بیش کلمات و عناصر مختلف این زبانها دیده می‌شود. در مورد تاریخ تشکیل زبان تورکی آذربایجانی به صورت زبان واحد عموم مردم آذربایجان، نظرات دانشمندان کمی متفاوت است.

اغلب مولفین غربی معتقدند که این زبان بعد از آمدن ترکان سلجوقی، یعنی از قرن نوزدهم میلادی، زبان اکثریت مردم را تشکیل داده و پس از استیلای مغول و مهاجرت‌های تازه‌ی ترکان در زمان ایلخانیان در قرن سیزدهم میلادی، به شکل زبان عامه‌ی مردم این سامان در آمده است. در صورتی که مؤلفین شوروی معتقدند در بین قرن‌های ۱۰-۷ میلادی، این زبان شکل زبان عمومی واحد را پیدا کرده و از آن پس هم به سیر تکاملی خود ادامه داده است. (۱)

قدر مسلم این است که تاریخ زبان تورکی در آذربایجان با تاریخ مهاجرت اقوام ترک به این منطقه ارتباط مستقیم دارد. بنابراین لازم است قبلاً تاریخ آمدن ترکان، ولو بطور خلاصه شرح داده شود. اولین مهاجرت اقوام ترک به آذربایجان در قرن هفتم قبل از میلاد، به قولی با مهاجرت «سکاها» (اسکیت‌ها) شروع می‌شود (۲). مهاجرت‌های بعدی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی با آمدن هون‌ها صورت گرفته است. در منابع ارمنی از هون‌های سفید به نام «خیلندورک» یا «خیلتورک» یاد شده (مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۹۶) و شهر «بلا ساغون» در مغان جنوبی مرکز آنها بوده است. (بلاساغون نام یکی از شهرهای تورکستان شرقی نیز هست) ترکان قدیم بلغار، خزر، آغاجری و سابیرها که به اروپای شرقی هم مهاجرت کرده‌اند، به آذربایجان آمدند و در اینجا سکونت نمودند. مورخین ارمنه از این مهاجرت به تفضیل یاد نموده‌اند (آباس کائینا، موسی خرن ۱۵۰ liques.V k.kunlk,mélanges asia)

«آغاجری» ها که از اقوام خزر محسوب می‌شوند در سال ۴۶۰ میلادی و ۸۰ سال بعد از آنها «ساراغور» (ها) (ویغورهای زرد) به جنوب قفقاز آمدند و در سال ۴۸۸ با ساسانیان به نبرد برخاستند. نام آغاجری‌ها در دوران بعدی، مثلاً در حمله‌ی هلاکوخان به «قلعه‌ی الموت» در تواریخ آمده و گاهی هم به شکل «قاجار» ثبت شده است (Spiegel iranische alternumskunde V ۳۷۴). رئیس سابیرها «امباروک»

در سال ۵۰۸ با قباد پدر نوشیروان جنگ کرد ولی فرزندان‌ش با او پیمان بستند و علیه روم جنگیدند. در سال‌های ۵۱۵-۵۱۶ میلادی ارمنستان را اشغال کردند و تا قونیه پیش رفتند. بطور کلی تا پایان سلطنت قباد، اران و گرجستان و منطقه‌ی شمال آذربایجان در دست خزرها و اقوام نزدیک آنها بود، از این جهت به این مناطق کشور «خزر» ها نیز گفته‌اند (بلاذری ۱۹۴، طبری، ابن خرداد، تاریخ یعقوبی) و شهر قباله مرکز اینها بوده است. (کلمه‌ی خزر با «گزر» (گردش می‌کند) از یک ریشه است) در زمان انوشیروان نیز عده‌ای از اقوام ترک در آذربایجان اسکان داده شدند. (طبری، یادداشتهای انوشیروان) قسمتی از این ترکان (۱۰۰۰۰ خانوار) از بقایای ارتش خاقان کشور غربی «گوک تورک» بودند که از ساسانیان شکست خورده بودند. در زمان حمله‌ی اعراب عده‌ی ساکنین تورک زبان این منطقه قابل توجه بود. روایت رهب ابن عنبه در کتاب ابن هشام (چاپ حیدرآباد) مؤید این مدعاست. در این کتاب آمده است که روزی معاویه از مشاور خود عبید بن ساریه پرسید که آذربایجان چیست، عبید در جواب گفت: اینجا از قدیم کشور تورکان بود.

از قرن هفتم میلادی، عده‌ای از قبایل تورکمن (اوغوز) ابتدا به خراسان و از آنجا به آذربایجان آمدند. قسمت عمده‌ی اینها از طرف امرای عرب به آذربایجان تبعید شده بودند. در قرن دهم میلادی روس‌های «کیف» نیرومند شدند و به طرف جنوب آمده و با ترکان خزر درگیر شدند. در این درگیریها خزرها مغلوب شدند (۹۶۵) و عده‌ای از آنها به طرف جنوب یعنی آذربایجان کوچیدند. از اواخر قرن نهم میلادی به بعد از آسیای میانه قبایل «پچه‌نگ»، «اوغوز» و «قبچاق» از شمال دریای خزر به غرب کوچ کردند، عده‌ای از آنها هم به آذربایجان آمدند و در آنجا ماندند. مهاجرت انبوه ترکان به ایران خصوصاً به آذربایجان، در زمان سلاجقه انجام گرفته است. با آمدن برادران طغرل و چاغری و فتح ایران و آسیای صغیر پای تورکان اوغوز به کشورهای مفتوحه باز شد و هر تهاجمی مهاجرتی را در پی داشت. تورکان تازه وارد در شهرها و دهات ایران، بخصوص در آذربایجان اسکان یافتند و قسمتی هم به شکل ایلاتی به زندگی پرداختند. در زمان ملکشاه، ترکمانان به آذربایجان آمدند و به زودی شهرهایی مانند گنجه، خوی، اورمی و همدان از ترکمن‌ها پر شد و شهر خوی تورکستان ایران لقب گرفت. غیر از اوغوزها تورکان قبیچاق نیز به آذربایجان مهاجرت کردند و قسمت مهم ایلات قبیچاق از شمال خزر گذشته و به قفقاز آمدند. بخشی دیگر مسیحیت آوردند و در گرجی‌ها مستحیل گردیدند. در تشکیل اهالی تبریز عنصر قبیچاق سهم بزرگی داشته است.

(۱) پروفیسور دمیرچی زاده، آذربایجان ادبی دیلی نین تاریخی، باکی مبارز نشریاتی ۱۹۷۹، صفحه ۴۸ به بعد.
(۲) بنا به نوشته هرودت ترکان در قرن هفتم و ششم قبل از میلاد از شرق به طرف غرب مهاجرت کرده و به سکاها‌ی غرب پیوستند و طبقه حاکم آنها را تشکیل دادند. افراسیاب هم خاقان آنها بوده است (تورک ملی کولتور و صفحہ ۲۰۴، ابراهیم قفس اوغلو ۱۹۸۴)

۳۱ فروردین سال ۱۳۵۸

سالروز مقاومت میهنی مردم سولدوز در مقابل جنایتکاران کومله و دمکرات

سولدوز رها بخش

تاریخ معاصر آذربایجان پر است از صحنه هایی که هم از مظلومیت و هم از دلاوریهای ملت آذربایجان حکایت می کنند. در گوشه - گوشه تاریخ سرزمین استوارمان آذربایجان، متأسفانه حوادث و رخدادهای زیادی هنوز بصورت مکتوب درنیامده اند و بسیاری از منابع تاریخی آذربایجان نیز بجهت آنکه از جانب افرادی مغرض نگارش یافته اند نیاز به بازنویسی دارند. یکی از حوادث مهم تاریخ معاصر آذربایجان، شورش اکراد در سالهای بعد از انقلاب ۱۳۵۷ است که منطقه غرب آذربایجان و مخصوصاً قسمتهای جنوبی استان آذربایجان غربی صحنه تاخت و تاز احزاب مسلح و تروریستی و غارتگر دموکرات و کومله کردستان گردید. در این اثنا جنگ یک هفته ای سولدوز (نقده) که در طی آن مردم غیرتمند و حماسه ساز سولدوز در مقابل تجاوز شورشیان اکراد جانفشانی کردند و آنها را با شکستی شرم آور روبرو ساختند از برگهای زرین تاریخ آذربایجان محسوب میشود که شرح آن در ذیل می آید.

حزب دموکرات کردها که اساساً حزبی مارکسیستی و لنینیستی بود، پس از انقلاب ۱۳۵۷ بعنوان حزب سوسیال دموکرات با سیاستهای شدیداً ملی گرایانه و روشی مسلحانه به رهبری "دکتر عبدالرحمان قاسملو" وارد صحنه شد. در این هنگام حزب زحمتکشان کردها (کومله) نیز با افکار چپی و مائوئیستی که البته از ضعف ایدئولوژیک رنج میبرد و خود را پیشاهنگ پرولتاریای کردها می دانست، با خط مشی مسلحانه وارد جریانات سیاسی منطقه گردید. زمانیکه تنها ۸ روز از عمر انقلاب ۱۳۵۷ گذشته بود، در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ اکراد پادگان خان (مهاباد) را غارت کردند. "غنی بلوریان" از اعضای اصلی حزب دموکرات که بدلیل اختلاف با خط مشی حزب دموکرات در سال ۱۳۵۹ به همراه گروه ۷ نفری از این حزب جدا شدند در خاطراتش در "کتاب ناله کوک" (برگ سبز) می نویسد: «دکتر قاسملو لحظه به لحظه با اشخاص مختلفی تماس می گرفت و نقشه اشغال پادگان را می کشید. نامبرده در این خصوص چیزی به من نمی گفت. من از کانال دیگری از کارهایش مطلع بودم. به او خبر دادم قبل از اینکه اتفاقی بیفتد بهتر است ما کردها در برابر دولت موقت بازرگان کاری نکنیم. اگر تو بر این امر اصرار داری که مساله کرد باید از طریق صلح آمیز حل شود، لازم است از این طریق حرکت کنیم. نامبرده گفت: آنجا پادگان خان مرکز شر است و باید جمع آوری گردد. بلوریان می نویسد پاسخ دادم: این حرف شما با تفکرات حزب مغایرت دارد اگر ما به صلح ایمان داریم و میخواهیم از طریق مسالمت آمیز مساله کرد را حل کنیم، نباید کاری کنیم که برای خود مشکل درست کنیم. غنی بلوریان می

نویسد: روز ۳۰ بهمن ساعت ۱۱:۲۰ همان روز پادگان خان (مهاباد) خلع سلاح شد.» (۱) اهمیت نوشته های بلوریان از این جهت است که چهره واقعی قاسملو و اهداف حقیقی حزب دموکرات کردهای ایران را روشنتر می نمایاند. قاسملو در آن مقطع زمانی حساس منطقه، رفتاری متجاوزکارانه از خود نشان داد و پادگان خان (مهاباد) را ریشه شر دانست. در واقع او چون هدفش استیلا بر مناطق کردنشین و نیز غرب آذربایجان بود، پادگان خان (مهاباد) سدی محکم در برابر خواسته وی و حزب مطبوعه اش محسوب می شد همچنین امکان مسلح تر شدن اعضای حزب را ممکن می ساخت. در واقع خلع سلاح پادگان خان (مهاباد) مقدمه ای بود برای جریانات خونین پاه، سنندج، سقر، پادگان جلدیان، جنگ سولدوز (نقده) و ... که البته ذکر همه آنها در حوصله این مقال نمی گنجد و ما به جنگ نقده خواهیم پرداخت. پس از جریانات پادگان خان (مهاباد) و درست یکماه پس از انقلاب ۱۳۵۷، قاسملو خواست و اهداف دموکرات را چنین بیان میکند: «خلق کرد فقط خودمختاری میخواهد.» (۲) هرچند سخن وی مسلماً شامل همه مردم کرد نمی شد، اما مساله مهم اینست که او در اینجا از خلق کرد صحبت می کند ولی بعداً این خودمختاری طلبی را که اصولاً باید از حاکمیت طلب نماید با ریختن خون مردم بیگناه و مظلوم تورک شهرهای سولدوز (نقده)، خان و ... و تلاش جهت ضمیمه نمودن مناطق ترک نشین به جغرافیای تخیلی کردها دنبال می نماید و منطقه را با چالشی عظیم و خطرناک مواجه می سازد. حال اگر در آنزمان قاسملو خودمختاری می خواست باید آنرا از حاکمیت ایران طلب میکرد ولی در ادامه خواهیم دید که وی و یارانش با ایجاد وحشت در غرب آذربایجان و ریختن خون تورکها که خود بزرگترین قربانی در بعد مسائل ملی در ایران هستند دنبال خواسته های خود بودند و این همان اشتباه بزرگی بود که نهایتاً به شکست دموکرات در غرب آذربایجان انجامید و حتی لطمات جبران ناپذیری را بر دیگر گروههای غیر نظامی هویت گرای آنروز آذربایجان و اعراب و تورکمنها وارد ساخت. شایان ذکر است در آن مقطع زمانی علاوه بر قاسملو که رهبر ملی بخشی از کردها بود، شیخ عزالدین حسینی (امام جمعه وقت مهاباد) نیز رهبری مذهبی اکراد را در اختیار داشت که با هماهنگی همدیگر فتیله های جنگ قومی - مذهبی در منطقه را روشن نموده بودند و علناً ادعاهای ارضی خود بر نواحی غرب آذربایجان را اعلام میداشتند و کینه های این دو ملت را فزونتر میکردند، امری که بیشترین منفعت آنرا شووینیستهای نژادپرست بردند.

پس از اینکه اکراد پادگان خان (مهاباد) را خلع سلاح نمودند و پس از سازماندهی، با لشکری کاملاً مسلح که تعدادشان بیست هزار تن یا حتی بیشتر عنوان شده، جهت برگزاری میتینگ حزبی راه نقده را در پیش گرفتند! سولدوز (نقده) ای که تنها ۱۲ درصد آنرا کردها تشکیل میدادند. حال چرا سولدوز (نقده) محل برگزاری میتینگ انتخاب شده بود، سوالی مهم و تعیین کننده است. آنها در راستای تحقق استقلال کردها عمل می کردند اما جغرافیایی که مد

نظرشان بود رویایی و تخیلی بنظر میرسید. بدینگونه که آنان همانند شیخ عبداللّه و سیمیتقو و ... دچار (اشتباه شدید استراتژیک) شده بودند و بدون عبرت گرفتن از گذشته، بازهم با روشی مسلحانه و زورگویانه و تجاوزگرانه ادعاهای کذایی ارضی خود را بر غرب آذربایجان عنوان نموده بودند لذا به گفته "چمران": «سولدوز (نقده) دروازه آذربایجان است و برای وصول به اشنویه، جلدیان و پیرانشهر حیاتی است و برای نفوذ به آذربایجان، سیطره بر سولدوز (نقده) ضروری بود.» (۳) با این اوصاف دلیل حمله به سولدوز (نقده) مشخص میشود.

در جریان ورود افراد مسلح به سولدوز (نقده)، تورکها که به نیات پلید و روحیات طمع کارانه افراد افراطی آگاه بودند جهت جلوگیری از ایجاد حساسیت و تنش و خونریزی سعی در متقاعد ساختن سران حزب جهت برگزاری میتینگ در نقطه ایی دیگر می نمایند. "بریشمی" در کتاب "مساله کرد در خاورمیانه" می نویسد: «برخی از آدمهای محترم و روحانیون تورک آمدند پا در میانی کردند، با دفتر حزب تماس گرفتند (بعدها بلوریان مطلب را تایید می کند) بلکه این مراسم مسلحانه برگزار نشود. کما اینکه بلوریان تایید می کند و می نویسد: تورکهای سولدوز (نقده) نامه ایی به حزب می نویسند و می گویند تورکهای سولدوز (نقده) از این اقدام شما ناراضی اند و نمی خواهند شما به صورت مسلحانه اقدام به برگزاری مراسم بکنید و پیشنهاد می کنند که این مراسم در کنار شهر برگزار شود.» (۴)

اما این اقدام مردم شهر بی فایده بود و حتی "قاسملو" و "ملا صلاح" (روحانی وقت افراد سولدوز) در تماس با ریش سفیدان شهر، تخلیه و تسلیم شهر را خواستار می شوند! که البته با پاسخهای قاطع و شجاعانه ریش سفیدان شهر مواجه می شوند. به هر روی شورشیان کرد وارد سولدوز (نقده) شده و در استادیوم ورزشی شهر جمع میگرددند. در این هنگام با شلیک گلوله ایی، کردهای تا دندان مسلح به خیابانهای شهر ریخته و شروع به شلیک بطرف مردم بیگناه تورک و کشتار آنان مینمایند. مردم بی دفاع ولی غیرتمند و جسور سولدوز (نقده) بجای فرار و تسلیم شهر به لشکر یاغیان کرد، با معدود اسلحه هایی که در اختیار داشتند از خود و خانواده و ناموس شخصی و ملی شان و وطن خود دفاع می کنند.

گفته میشود شمار سلاح های تورکها تنها ۴۰۰ یا ۵۰۰ قبضه اسلحه کمتری یا سبک جنگی بود و افراد با لشکری ۲۰ هزار نفری با تمامی ادوات جنگی اعم از تانک، توپ، مسلسل و ... به سولدوز (نقده) هجوم آورده بودند. مردم شهر بوسیله حدود ۴۰۰ قبضه اسلحه سبک و در اختیار گرفتن "قالا باشی" (تپه ایی در وسط شهر) و بام ساختمانهای خیابان امام بر شهر مسلط میشوند و تعداد کثیری از یاغیان کرد کشته می شوند و عده زیادی از افراد نیز متواری می شوند. اما کثرت افراد مسلح و قلت (کمبود) سلاح در بین تورکها باعث میشود که تعداد زیادی از زنان و کودکان و مردم بیگناه و مظلوم سولدوز (نقده) قربانی آرزوهای تخیلی افراد افراطی شده و در خون خود بغلطند.

بهمین جهت پس از ۳ روز از شروع جنگ، "حجت الاسلام حسنی" (امام جمعه وقت اورمیه) پس از دادن یک اطلاعیه رادیویی و دعوت از مردم جهت دفع فتنه اکراد، به همراه نیروهای مردمی از اورمیه وارد سولدوز (نقده) می شوند و پس از ۴ روز جنگ خونین و کشته شدن تعداد زیادی از مردم و نیز اکراد متجاوز، اکراد بازهم فراری شده و سپاه عظیم آنها با شکست مفتضحانه و حقیرانه خود برای چندی متلاشی می شود.

در خصوص جنایات اسفناک دموکراتها در آن یک هفته "حسنی" میگوید: «فردای آنروز ظهر بود که من از دو خانه دیدن کردم که در یکی از آنها یازده نفر را سر بریده بودند که از دیدن آنها خیلی ناراحت شدم. مثلا (کردها) سر دخترک ۳ ساله ایی را بریده بودند و با سه سیخ به سینه مادر ۲۳ ساله اش چسبانده بودند. پیرمرد و پیرزن هم بین آنها بود. ۲۲ نفر دیگر را هم در جایی دیگر با طناب اعدام کرده بودند. در خانه ایی دیگر جوانی را با تبر قطعه - قطعه کرده بودند. عاملین این جنایتها کسانی بودند که ادعای دموکرات بودن داشتند.» (۵)

بهر حال اکراد افراطی این بار نیز اشتباه بزرگی را مرتکب شدند. آنان با قتل عام و کشتار مردم بی دفاع تفرکات و ایده های شوم خود را بیش از پیش نمایانتر ساختند. جنگ سولدوز (نقده) با مقاومت دلیرانه اهالی شهر و نیروهای کمکی، باتلاقی شد برای شورشیانی که در اصل قسمتهای غربی آذربایجان را مورد هدف قرار داده بودند، هرچند که دفع این فتنه برای مردم دلاور خطه سولدوز هزینه ها و تلفات سنگینی را در بر داشت.

حادثه دوم در سولدوز (نقده) زمانی رخ داد که جوانمردان اهل سولدوز (نقده) به فرماندهی شهید گرانقدر "سید جعفر طاهری" (فرمانده وقت جوانمردان نقده) جهت دفاع و حفاظت از پادگان جلدیان (در ۱۵ کیلومتری جاده سولدوز (نقده) به خانای «پیرانشهر») در برابر تهاجم و غارت اکراد مامور حفاظت از آنجا شده بودند. گروه ۱۸ نفره از این سربازان دلیر آذربایجان در یکی از روزها که از جلدیان به سولدوز (نقده) بازمیگشتند، در حوالی روستای کردنشین "قارنا" مورد حمله غیر منتظره اکراد واقع شدند و اکراد همه آنها را قتل عام و شهید کردند تنها یکنفر از آنان بنام (خ.پ) زخمی شده و خود را به سولدوز (نقده) رسانید و مردم شهر را از جنایت صورت گرفته مطلع نمود.

گروههایی از مردم شهر به محل فاجعه عزیمت کردند و با دیدن اجساد جوانان صادق و پاک خود که گناهی جز دفاع از خاک مقدس وطن نداشتند، به عاملان این جنایت حمله نموده و آنها را به سزای عمل خود رساندند. متأسفانه مساله قارنا از جانب اکراد افراطی بصورتی تحریف شده و یکطرفه بیان میشود، یعنی آنان فقط قسمت دوم این فاجعه یعنی حمله گروههای از مردم به قارنا را مورد توجه قرار میدهند و قسمت اول و اصلی چنین فاجعه ایی یعنی به شهادت رساندن ۱۷ تن از جوانان رشید نقده بوسیله اکراد را که دلیل حمله مردم به قارنا بود را اصلا بزبان نمی آورند! البته در مساله قارنا باید خیلی از مسائل را در نظر داشت،

اینکه آنان با وحشیگریها و سیاستهای ضد بشری خود علاوه بر ایجاد ناامنی شدید در منطقه، فرصتهای سرمایه گذاری بخش دولتی را در منطقه گرفتند (یا حداقل بهانه دست دولت دادند) و نیز باعث فراری شدن سرمایه داران و کوچ اجباری تعداد کثیری از اهالی غرب آذربایجان گردیدند که خود بحث درازی دارد.

درسهایی که باید از جنگ سولدوز (نقده) آموخت:

اولاً: جنگ سولدوز (نقده) ما را در شناختن نیت و اهداف و ماهیت واقعی افراد افراطی کمک میکند. چه کودکان و زنان و مردانی بی دفاع و بیگناه که قربانی آرزوهای خیالی و تجاوزگرانه افراد شده اند. شایان ذکر است در آن مقطع زمانی تمامی جنایات در زمان رهبری قاسملو صورت گرفته اند.

ثانیا: اگر امروز مردم دلاور و غیرتمند سولدوز (نقده) که میتوان آنها را (سمبل استقامت و غیرت) آذربایجان دانست، در مقابل افراد آگاهانه و قاطعانه ایستاده اند، دلیلش اینست که در جنگ با افراد این خود مردم بودند که با تشکیل هسته های مقاومت، منطقه را و به عبارتی صحیحتر آذربایجان را نجات دادند و منتظر نیروهای تهران که یا بیایند یا نیابند نشدند. و امروز نیز این خود مردم هستند که جدای از سیاستهای حاکمیت، در برابر متجاوزان کرد و ادعاهای واهی آنها ایستاده اند و افراد در سولدوز کاری نمیتوانند بکنند.

ثالثاً: در جنگ سولدوز (نقده) تنها اشتباهی که باز از روحیه بیش از حد مهربان و یا به عبارتی بهتر مهربانی های بی مورد ما سرچشمه میگیرد اینست که پس از جنگ سولدوز (نقده) افراد ساکن نقده به شهرهایی نظیر سویوق بولاغ (مهاباد) و... فرار کردند، اینها کسانی بودند که حزب دموکرات کردستان را در رسیدن به نیاتش در سولدوز (نقده) یاری داده بودند و در کشتارها و غارتها فعالیت اساسی داشتند، ولی مردم سولدوز پس از چند ماه از جنگ آنها را به شهر بازگرداندند!!! و چشم خود را بر خیانت ها و جنایتهای آنها بستند و این اشتباهی بزرگ و سؤال برانگیز بود.

منابع:

- ۱- نشریه سیاسی-راهبردی چشم انداز، فروردین ۱۳۸۲، ص ۲۱
- ۲- هاشمی و انقلاب، مسعود رضوی، انتشارات همشهری، چاپ دوم ص ۲۸۵
- ۳- کردستان، شهید چمران، چاپ هفتم، انتشارات فرهنگ اسلامی ص ۳۹
- ۴- چشم انداز ص ۲۳
- ۵- روزنامه کیهان، مصاحبه با حجت الاسلام حسینی، شبه ۱۷ اسفند ۱۳۸۱
- ۶- چشم انداز ص ۲۳
- ۷- تحولات قومی در ایران، دکتر مجتبی مقصدی، چاپ اول ص ۳۰۶

مخصوصاً اینکه مگر نه این بود که ناامنی و کشتار جاری در منطقه حاصل تلاشهای افراد جهت استقلال کردها و تجزیه آذربایجان و ضمیمه نمودن اراضی غربی آن ب خاک تخیلی کردها بود و مردم تورک نیز همیشه در این جریانات در حالت و موضعی دفاعی قرار داشتند و طبیعتاً در مقابل متجاوز، از خانه و کاشانه و سرزمین آبا و اجدادی و ناموس خود دفاع میکردند؟

بهرصورت حمله به سولدوز (نقده) و اشتباه صورت گرفته توسط اکثریت قریب به اتفاق رهبران سیاسی کردها مورد پذیرش میباشد. (بعدها "عبدالله حسن زاده" دبیرکل وقت حزب دموکرات در جلد اول کتاب "نیم قرن مبارزه" بیان میکند که در فاجعه سولدوز (نقده)، رهبران حزب سهل انگاری کردند و در دام خطرناکی افتادند.) (۶)

اما پس از سرکوب فتنه افراد در سولدوز (نقده)، آندسته از افراد ساکن سولدوز (نقده) که فراری شده بودند به شهر بازمیگرددند. مردم سولدوز (نقده) آنان را پذیرفته و چشم خود را به خیانتها، کشتارها و غارتهای صورت گرفته می بندند!!! و سیاستی که متضمن امنیت منطقه باشد را اتخاذ میکنند. هرچند که کردها هیچگاه چنین سیاستی را در شهرهای دیگر همانند "خانا" (پیرانشهر فعلی) پیشه خود نکردند بگونه ایی که خیل عظیمی از تورکهای ساکن آنجا که اموالشان بوسیله افراد غارت شده بود و جانشان نیز در معرض خطر بود به شهرهای دیگر مهاجرت اجباری نمودند ولی آنان هیچگاه اجازه بازگشت به شهر و دیار خود را نیافتند و ترکیب جمعیتی خانا تغییر بزرگ و کاملاً محسوسی نمود و شمار افراد آن شهر فزونی یافت.

پس از جنگ سولدوز (نقده) و جریانات شهرهای کردنشین استان کردستان که البته در حوصله این مقال نمی گنجد، و با توجه به شروع جنگ ۸ ساله ایران - عراق و تشکیل قرارگاه حمزه سیدالشهداء که بوسیله جوانان آذربایجانی تشکیل شده بود و متعاقب آن درگیریهای شدید بین نیروهای دموکرات و کومله (در سال ۱۳۶۰ پایگاههای اصلی حزب دموکرات به خاک عراق منتقل شد.) (۷) ولی این به معنای دفع کامل فتنه افراد نبود، چرا که آنان تا سالهای پایانی جنگ، بصورت مسلحانه در منطقه غرب آذربایجان حاضر بودند و در این مدت علاوه بر راهزنی و غارت روستاها و به اسارت گرفتن مردم عادی، ترور افسران و حتی سربازان ژاندارمری و سپاهی با شدت فراوانی در جریان بود که شاید فاجعه قتل عام تمامی سربازان ژاندارمری و سپاهیان مستقر در سه راهی "دزله" (دارلک) و مثله نمودن ایشان در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۰ معروفترین آنها باشد که "شهید امینی" نیز در این کشتار وحشیانه به همراه دیگر جوانان غیرتمند آذربایجان بشهادت رسیدند.

حال معلوم نبود که آنان دنبال چه بودند، اگر با حکومت جمهوری اسلامی مشکل داشتند پس چرا مردم تورک غرب آذربایجان را ناجوانمردانه قتل و غارت میکردند و مشکلات سیاسی خود را به این مردم مظلوم تعمیم میدادند؟ کما

خبرنگار مقتول

مترجم: فریدون دولتشاهی

«آناپولیتیکوفسکایا» خبرنگار یک روزنامه مستقل روسی در روز تولد ولادیمیر پوتین به قتل رسید. آن از مناطق جنگی چچن گزارش تهیه می‌کرد.

او با گزارش یک جنگ وحشیانه و یک دیکتاتوری خزنده با یک قلم تیز و اعصاب پولادین، بدون تردید شجاع بود. ممکن است قتل آناپولیتیکوفسکایا در روز تولد پوتین یک تصادف به حساب آید اما دوستان و هوادارانش کوچکترین تردیدی ندارند که گزارش لجوجانه و مایوس کننده وی در چرخش اهریمنی که روسیه تحت رهبری خونین پوتین کرده است به انداختن جنازه‌اش مانند آشغال در آسانسور آپارتمان‌ش در مسکو منجر شد.

روزنامه‌نگاری پولیتیکوفسکایا متمایز بود. نه به خاطر گزارش‌های تحقیقی طولانی، چاپلوسانه و خودپسندانه و تفسیری‌اش از حواشی مسکو، و نه آگهی‌های فراگیر با دستمزد بالایش. او بدون پیرایه و با وسواس از روستاهای سوخته و شهرهای ویران شده چچن گزارش کرد و با صبر بی‌پایان و دلیری و استقامت با همه طرف‌ها به گفتگو نشست. او نه طرف شورشیان چچن را گرفت، و نه از سربازان وظیفه. تقریباً بی‌سلاح، گرسنه و بد هدایت شده روسیه که استقلال خام چچن را در هم کوبیدند دیو ساخت. او با مادران سربازانی که سعی داشتند جنازه‌های پسران خود را در سردخانه‌های نظامی که جنازه‌های لت و پار و بی‌صاحب همه جا افتاده‌اند پیامد ترکیب منحصر به فرد بیرحمی و بی‌لیاقتی ارتش روسیه پیدا کنند، صحبت کرد و با چچنی‌ها که دوستان و بستگان‌شان در اردوگاه‌های مشهور تصفیه بر اثر شکنجه، قطع عضو و تجاوز و مرگ ناپدید شده‌اند به گفتگو نشست.

معدود روزنامه‌نگارانی در دنیا این کار را می‌کنند. جنگ دوم چچن که در سال ۱۹۹۹ آغاز شد و هنوز ادامه دارد، این باریکه کوهستانی را در شمال قفقاز به خطرناک‌ترین جا در روی زمین برای یک روزنامه‌نگار تبدیل کرده است. بیشتر خبرنگاران ساکن مسکو، اگر نگوئیم اصلاً به ندرت و آن هم تنها در روشنایی روز به خوبی محافظت شده به آن جا میروند. خانم پولیتوفسکایا نترس بود و حدود ۵۰ سفر و اغلب سفرهای چند روزه به آن جا کرد. مردم عادی چچن و روس‌ها او را می‌پرستیدند. انبوه نامه‌ها و پیام‌های بی‌امان تلفنی برای او می‌رسید که گاهی حاوی اطلاعات بود، اما بیشتر از او تقاضای کمک می‌کردند. ممکن بود او پیش یک آدم‌ربا پا در میانی کند؟ ردیک عزیز را پیدا کند؟ او می‌گفت سعی خود را خواهد کرد ببیند چه می‌کند.

او از جنگ سالارانی که در جریان استقلال چچن را برای مدت کوتاهی اداره کردند اسلام‌گرایان که از این مناقشه بهره گرفتند؛ لات‌ها و ژنرال‌های روس، و همدستان محلی آن‌ها متنفر بود. او از رهبران چچن که بوسیله روس‌ها به حکومت رسیدند انزجار داشت؛ و می‌گفت آن‌ها پول بازسازی را به تاراج می‌برند و از شکنجه و آدم‌ربایی به عنوان یک سلاح استفاده می‌کنند. وی قرار بود در روز مرگش گزارشی

درباره این وقایع بنویسد.

آنا معتقد بود بدترین اثر جنگ‌های چچن روی خود روس‌ها بود. گزارش‌های او از سرتاسر کشور زادگاهش او را وادار کرد آن را به شکلی که خیلی غیر منصفانه تلقی می‌کردند ببیند. او با صدای آرام و بی‌احساس خود می‌گفت رژیم آقای پوتین کاملاً وحشی و فاسد است. او نماینده بدترین عناصر اهریمنی شوروی گذشته است که به شکل جدیدی از نوزنده شده‌اند. صدها نفر مرده‌اند تا او را به قدرت برسانند و این تنها نمونه‌ای از فاشیسم و جنگی بود که در راه بود. اکنون بدبینی او کمتر افراطی به نظر می‌آید:

آقای پوتین که چهار روز بعد قتل او را محکوم کرد گفت او کمترین نفوذ را داشت. اما خانم پولیتوفسکایا اغلب به مرگ تهدید می‌شد. یک بار نیروهای ویژه روسیه او را به اسارت گرفتند و تهدید کردند جنازه مرده او را در یک گودال می‌اندازند. او با گفتگو با آن‌ها این مسئله را حل کرد. در سال ۲۰۰۰ پس از این که یک تهدید به مرگ جدی نه او، بلکه دبیران روزنامه‌اش نووایا‌گازه تا یکی از معدود روزنامه‌های مستقل باقیمانده روسیه را ترساند برای مدت کوتاهی به اتریش گریخت. او در سال ۲۰۰۴ در سر راه خود به محاصره یک مدرسه در شهر بسلان اوستیای شمالی، با امید به میانجی‌گری میان گروگان‌گیران چچنی و ارتش روسیه مسموم شد و نزدیک بود بمیرد.

این بار اشتباهی صورت نگرفت، او از ناحیه بدن و سر هدف شلیک گلوله قرار گرفت، یک هفت تیر در کنار جنازه‌اش قرار داشت. علامت آشکار یک قاتل حرفه‌ای. او به خوبی آگاه بود مسئولان ممکن بود دستور قتل او را بدهند، اما در صحبت‌هایش این خطر را نادیده می‌گرفت و می‌گفت منابعش بیشتر از او در خطر هستند. او می‌گفت خبرنگاران وظیفه دارند موضوع‌هایی را که مهم است گزارش کنند، درست مانند خواننده‌ها که باید بخوانند و پزشک‌ها که باید درمان کنند. بیشتر زندگی او آینه تغییرات کشورش بود، او در نیویورک متولد شد و فرزند دو دیپلمات شوروی بود. پرورش در خانواده ثروتمند به او فرصت داد به جهان اندیشه و دانشی که بیشتر شهروندان شوروی از آن محروم بودند دسترسی پیدا کند.

پایان نامه دانشگاه او درباره مارینا سوتائوا که یک شاعری بود مورد بی‌مهری شدید رسمی قرار گرفته بود. او شغل‌های خوبی نیز داشت. ابتدا در ایزوستیا، روزنامه دولتی بعد در مجله در حین پرواز ایرفلوت.

او در اعتقادش با کشف مردم سالاری و آزادی مطبوعات پس از فروپاشی قدرت شوروی سازش‌ناپذیر و گاهی ناراحت کننده بود. او هم چنین همیشه هم صحبت آسانی نبود. او بی‌نظم و ثابت قدم بود و این می‌توانست اعصاب خرد کن هم باشد، اما از زندگی لذت می‌برد. او همیشه می‌گفت با یک افسر کاگ ب به عنوان رئیس جمهوری، کمترین کاری که می‌توانی بکنی لبخند زدن است، برای این که تفاوت میان او و خود را نشان دهی.

زیبا خواهد بود اگر فکر کنیم روس‌ها او را نمونه قرار خواهند داد. اما متأسفانه آن‌ها ممکن است تصمیم بگیرند کار شجاعانه درباره موضوع‌های داغ انجام دادن فکر بدی است.

منبع: اکونومیست

گول آچماز قاراباغلار

آنارعالی پور



ساعت ۲۰ و ۳۰ دقیقه روز ۲۵ فوریه / ۶ اسفند تانک های ارمنی در اطراف شهر خوجالی (یکی از شهرهای منطقه اشغالی قاراباغ) دیده شدند. از شب هنگام نیروهای ارمنی که از یاری نیروهای هنگ مکانیزه ۳۶۶ روسی بهره می بردند، یورش به شهر را آغاز کردند. سرانجام در روز ۲۶ فوریه ۱۹۹۲ / ۷ اسفند ۱۳۷۰ شهر خوجالی سقوط کرد. گروهی از مردم شهر موفق شدند از محاصره ارمنیان درآمده و از راه کوهستان (تنگه عسکران) به طرف روستای «شللی» در «آغ دام» بگریزند. راه آنان از نزدیکی روستای ارمنی نشین نخجوانی می گذشت. در نتیجه پناهندگان غیرنظامی زیر آتش نیروهای نظامی قرار گرفتند و صدها آذربایجانی بی پناه کشته شدند. کشتار غیرنظامیان در خوجالی به قدری تکان دهنده بود که به گفته «رودی پاتریک» گزارشگر تلویزیون انگلیس، این قتل عام را باید از اسفناک ترین رویدادهای تاریخ بشر دانست. احمد مسرت خبرنگار شبکه ۵ تلویزیون فرانسه نیز از کنده شدن پوست سر و بریده شدن انگشتان عدهای از قربانیان و نیز توهین به مقدسات مسلمانان از جمله مساجد خبر داد.

کاش این جنایات نیز مانند بسیاری از جنایات و نسل کشی ها، در ژرفایی از تاریخ اتفاق افتاده بود تا ما مجبور نباشیم فیلم وقایع را نیز به شنیده های خود اضافه کنیم. فیلم هایی مستند که از فجیع ترین جنایات بشری پرده می برد.

در طول تاریخ ملت ما و بخصوص ملت تورک مشکلات زیادی با ارمنه (البته نه همه ملت بلکه قشر افراطی آن) و این اواخر با دولت همسایه ارمنی (اسرائیلی دیگر!!) داشته است.

در سال ۱۸۳۰ پس از شکست ایران از روسیه و تحمیل عهدنامه ننگین ترکمنچای، در یکی از بندها ایران تعهد کرد تا زمینه مهاجرت اقوام ارمنی ساکن در ایران را به سرزمین قفقاز فراهم آورد. روسها از این کار سه هدف عمده را دنبال می کردند:

الف) روسها با استقرار ارمنه در منطقه موقعیت خود را تثبیت نموده و دیگر نیازی به مسلمانان که در طول تاریخ چندین بار با آنها جنگیده بودند را نداشتند و نیز در صورت



لزم نیازی به لشکرکشی به منطقه نبود.

ب) با بودن ارمنه و پراکندگی آنها نیازی به سرمایه گذاری جاسوسی در ایران و عثمانی را که از دشمنان اصلی روسیه به حساب می آمدند رانداشتند.

ج) مسلمانان قفقاز بعلت اشغال وطن خود از سوی روسها و بعدها ارمنه، همیشه آماده انجام حرکت های آزادیخواهانه بودند. مانند حرکت شیخ شامیل، جوادخان و غیره، ولی با بودن ارمنه این حرکات منتفی شده و آرامش برقرار می شد. این سیاست روس به صد سال نکشید که جواب داد و ارمنی های افراطی که از دیر باز در آرزوی ایجاد ارمنستان بزرگ در آناتولی شرقی و آذربایجان و قفقاز از دریای سیاه تا دریای خزر بودند دست به تشکیل گروه های مافیایی از جمله دانشناسیون در سال ۱۸۹۰ زدند که از نمونه کارهای بارز این گروه تیر خوردن ستارخان (سردار ملی) در قائله پارک اتابک بود که توسط «یفرم خان» دانشناک معروف صورت گرفت که باعث به شهادت رسیدن وی و انحراف انقلاب مشروطه از مسیر اصلی خود شد.

ارمنه و مسیحیان افراطی ساکن قفقاز، ایران و آناتولی شرقی در طول تاریخ چهار بار به تحریک و کمک کشورهای اروپایی و روسیه دست به قتل عام و سلاخی تورکان مسلمان این منطقه اعم از مرد و زن و کودک زده اند:

۱. در آغاز قرن - سالهای جنگ جهانی اول - در آذربایجان شمالی: ایروان، باکو، شوشا، نخجوان، ...

۲. در سالهای جنگ اول در شرق ترکیه (آذربایجان ترکیه): ایغدیر، قارس، اردهان، ارزروم، ارزنجان، ساری قامیش، ...

۳. در همین سالها در آذربایجان جنوبی (ایران): اورمیه،

در ۱۵ سال گذشته جمعیت شهرستان نیر از ۸۰ هزار نفر به ۲۴ هزار نفر کاهش یافته است

خبرگزاری فارس: رئیس شورای اسلامی شهرستان نیر گفت: جمعیت شهرستان نیر در ۱۵ سال گذشته از ۸۰ هزار نفر به ۲۴ هزار نفر کاهش یافته است. به گزارش خبرگزاری فارس از اردبیل، حسن رضاپور پیش از ظهر امروز در همایش یک روزه شوراهای اسلامی شهرستان نیر در مجتمع فرهنگی، هنری الغدیر افزود: کاهش چشمگیر جمعیت شهرستان نیر در ۱۵ سال گذشته از کم توجهی مسئولان ذیربط استان اردبیل به این شهرستان حاصل شده است.

وی از روند اجرای طرح‌های عمرانی منطقه انتقاد کرد و گفت: عدم تحقق بعضی وعده و وعیدهای مسئولان استان به خصوص عملیاتی نکردن طرح گردشگری دهکده توریستی سبلان مردم شهرستان نیر را رنجیده خاطر کرده است و مردم شهرستان نیر چشم انتظار مساعدت‌های استاندار اردبیل هستند.

عظیم ابراهیم پور مدیرکل امور اجتماعی شوراهای استانداری اردبیل نیز در این همایش مشکلات شهرستان نیر را قابل درک دانست و افزود: با مودت و وحدت شوراها، مردم و مسئولان استان و شهرستان می‌توان گره‌ها را گشود و نارضایتی‌ها را برطرف کرد.

وی با تشریح شاخصه‌ها، فعالیت‌ها و اقدامات دولت نهم در طول دو و نیم سال گذشته آنرا به مراتب موفقیت آمیزتر از ۵ سال آخر دولت قبل توصیف کرد.

همچنین در این همایش ناصر آذریفر فرماندار نیر برنامه کاری فرمانداری و دستگاه‌های اداری شهرستان نیر را در سال جاری حول محور طرح‌های نیمه تمام، پروژه‌های راکد مانند دهکده توریستی سبلان و اجرایی کردن مصوبات سفرهای ریاست جمهوری برشمرد.

جواد قرآن نویس رئیس شورای اسلامی استان اردبیل هم در پایان تعامل مسئولان شهرستان نیر به خصوص بخشداران با شوراهای اسلامی روستا را قابل تحسین دانست و گفت: این تعامل موجب توسعه و حل مشکلات منطقه است به طوری که با ادامه این روند بخش قابل توجهی از مشکلات این شهرستان برطرف خواهد شد.

در پایان این همایش از خدمات حاج ددکشی قلیزاده شورای نمونه شهرستان نیر و حسن رضا پور رئیس شورای اسلامی شهرستان نیر با اهدای تندیس تجلیل شد.

سلماس، خوی، سولدوز(نقده)، مرند، ماکو، ... (در این سالها روسیه در جنگ جهانی اول شکست خورد ولی چون نمی خواست سیطره خود را بر منطقه بطور کل از دست بدهد با تحویل اسلحه به ارمنی ها زمینه را برای این جنایات فجیع آماده کرد.)

۴. در سالهای اخیر در قاراباغ و نواحی مجاور آن پس از تشکیل دولت ارمنی در آذربایجان شمالی: قاراباغ، خوجالی، کلیجر، ...

با تضعیف حکومت کمونیستی شوروی داشناکها چندین باره سیاست قتل عام ترکان مسلمان منطقه را آغاز کردند و این بار با اشغال ۶۲۰ از خاک آذربایجان منجر به کشتار وحشیانه ۲۵۰۰۰ نفر آذربایجانی و نزدیک یک میلیون آواره شدند که هم اکنون نیز در کمپهای آوارگان در سرتاسر آذربایجان زندگی می کنند.

در این اثنا سکوت ایران در قبال این فجایع قابل تامل و انتقاد است! کشورما که اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد، در همان سالهای اول استقلال ارمنستان (کشوری که یکی از بزرگترین نسل کشی ها را در طول تاریخ علیه مسلمانان شیعه انجام داده است)، روابط همه جانبه اقتصادی، سیاسی با این کشور برقرار می کند و در حالی که اکثر کشورهای دنیا جنایت «خوجالی» را محکوم کردند، متأسفانه هرگز جنایات مذکور توسط مسئولین دولتی و حکومتی ایران محکوم نشد. اخبار مربوط به جنایات ارمنه در قاراباغ بر خلاف وقایع فلسطین اشغالی جایگاهی در تریبون های رسمی ایران ندارد و در حالیکه چندین میلیون آواره افغانی و عراقی را در کشور به عنوان پناهنده قبول می کند حتی یک نفر آوارگان جنگ قاراباغ در ایران اسکان پیدا نمی کند!

ولی در این میان می توان به حساسیت مردم کشورمان به سرنوشت همزبانان و هم کیشان خود در آن سوی رود آراز(ارس) اشاره کرد. این اعتراضات در قالب اعتراض به اشغال نظامی قاراباغ، قتل عام غیر نظامیان در قاراباغ توسط ارمنه، اجازه دولت جمهوری اسلامی به راهپیمایی ارمنه علیه کشور همسایه ترکیه و عدم اعطای مجوز مشابه به آذربایجانیان برای اعتراض به اشغال قارا باغ و قتل عام خوجالی توسط ارمنه که تا امروز ادامه دارد اشاره کرد. در سال ۱۳۷۰ دانشجویان دانشگاههای تبریز و تهران به مدت چند روز و نیز مردم تبریز و تهران بعد از برگزاری مراسم نماز جمعه نسبت به سکوت مسلمانان به خصوص تهران نسبت به جنایات ارمنه اعتراض نموده و سرکوب شدند. اوج این اعتراضات به جنایات ارمنه تظاهرات مردم تبریز در سال ۱۳۸۴ در برابر کلیسای ارمنه در تبریز بود که با دستگیری و ضرب و شتم تظاهر کنندگان پایان یافت.

وقتی ما از آرمانهای ملت مظلوم فلسطین دفاع می کنیم، دفاع از حقوق حقه ملت آذربایجان شمالی بخصوص در مسئله قاراباغ که مشترکات فرهنگی، قومی و دینی داریم وظیفه ماست. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم تاریخ فراموش نشده و نخواهد شد و اینکه چه قضاوتی در مورد ما خواهد کرد سوالی است که هر وجدان بیداری از خود می پرسد.

به امید آزادی تمام سرزمین های مسلمانان از دست غاصبین. انشاءالله.

هر روز که می گذرد ارک علیشاه به نوعی دیگر تخریب می شود!

بار دیگر شاهد تخریب تازه ای از ارک علیشاه تبریز هستیم. تخریبی که با نشات گرفتن از افکار شوونیستی سعی دارد سمبل مقاومت و پایداری آذربایجان را از بین ببرد. ماشین آلاتی که باید در کانال کشی منطقه ای استفاده شود اکنون تخریب بخشی از ارک را انجام می دهند.

اگر امروز از خیابان طالقانی یا ارک کوچه سی می گذشتید شاهد ضربه ای دیگر به تاریخ آذربایجان بودید. اصناف این خیابان ناباورانه با چشم های اندوهبار شاهد مرحله ای دیگر از تخریب ارک بودند. امروز آنها روزهایی را به خاطر آوردند که شونیست ها با بهانه حفاری های باستان شناسی محل پارک بالا باغ را در جلوی ارک از بین بردند. یا زمانی در ذهن آنها زنده شد که سالن تئاتر شیر خورشید - بعنوان شروع تاریخ تئاتر آذربایجان - کتابخانه بزرگ و قسمتی از دیوار عظیم ارک را تخریب نمودند. یا زمانی را که ضلع شرقی محوطه ارک خاکبرداری و منظر آن آرام آرام در میان دیوارهای بتونی و آهنی مفقود گردید.

امروز این تخریب در ضلع جنوبی ارک و نزدیک به بنای ارک با دستور و صلاحدید مسئولان!! خاکبرداری در هر قسمت از آن می تواند آثار گرانبهایی را تخریب نماید. در اینجا تاریخ ملتی در مقابل چشمان گریان ملتش در حال نابودی است.

ملت آذربایجان اینک باید جلوی تخریب ارک و یا تخریبها و تحریف هایی که در گوشه و کنار آذربایجان جهت از بین بردن تاریخ و فرهنگ غنی آذربایجان در حال اجرا است را بگیرند. وقتی آثار تاریخی یک ملت از بین رفت تحریف تاریخ و از بین بردن آن ملت به آسانی انجام خواهد گرفت. امروز هدف از انجام چنین اقداماتی، تخریب و تحریف هویت تاریخی و فرهنگی آذربایجان است تا مراحل الیناسیون ملت آذربایجان تکمیل شود.



به تخریب ارک تبریز پایان دهید

مارالان تبریزی

تلاش ها برای نابودی کامل ارک تبریز وارد آخرین فاز خود می شوند و شروع عملیات ساختمانی برای احداث پارکینگ در ضلع جنوبی آن ضربه مرگبار نهایی را بر پیکر این اسطوره مقاومت خواهد زد. نمایندگان تبریز، مسئولین مستقیم و ناظر تخریب این اثر بزرگ تاریخی هستند. تنها راه برای جلوگیری از ددمنشی های فرهنگی این افراد بی توجه به امور تاریخی و فرهنگی، استمداد از نهادهای بین المللی است. به نظر من یک راه آن تلاش برای وارد کردن ارک تبریز در لیست جهانی یونسکو است.

اگر به لیست آثار تاریخی به رسمیت شناخته شده به عنوان میراث جهانی از سوی یونسکو نظری بیندازید، به هشت اثر به ثبت رسیده از ایران بر می خورید که سه تای آن در سال ۱۹۷۹ و پنج تای بقیه از سال ۲۰۰۳ به این طرف به ثبت رسیده اند که در کنار پاسارگاد و بیستون هم چنین سلطانیه نیز به چشم می خورد:

۱. میدان امام، اصفهان، ۲/۱۹۷۹. پرسپولیس، ۳/۱۹۷۹.
چغا زنبیل، شوش، ۴/۱۹۷۹. تخت سلیمان، آذربایجان غربی، ۵/۲۰۰۳. بم، ۲۰۰۴ و ۶/۲۰۰۷. پاسارگاد، شیراز، ۷/۲۰۰۳.
سلطانیه، زنجان، ۸/۲۰۰۵. بیستون، کرمانشاه، ۲۰۰۷.
من نمی دانم آیا ایران تلاشی برای به ثبت رساندن قلعه ارک تبریز به عنوان میراث جهانی بعمل آورده یا نه. تمامی شواهد در رابطه با ارک و فعالیت های تخریبی نشان از آن دارد که ایران نمی توانسته چنین تلاشی بعمل آورده باشد چرا که تنها با دیدن عکس هوایی معلوم می شود چه بلایی سر ارک آورده اند:

<http://i۳۱.tinypic.com/۲a۴tmbp.jpg>

مسئولان تهران نشین تا چه حد می توانند به آثار تاریخی تبریز و حفظ آنها علاقمند باشند. اگر برای ثبت ارک تبریز به عنوان میراث جهانی از سوی یونسکو تلاشی به عمل نیامده، باید پرسید چرا؟ ایران جزو امضاکنندگان کنوانسیون میراث جهانی است و می باید در حفظ آثار تاریخی و فرهنگی کوشا باشد و نه اینکه کمر به نابودی آنها ببندد.

حفاظت از آثار تاریخی، حفاظت از فرهنگ است. در مقابل تخریب جهل آمیز و طالبانی وار ارک تبریز بایستیم. ارک تبریز در قلب هر تبریزی و آذربایجانی جای دارد و تمامی عملیات تخریب آن باید هر چه زودتر متوقف شود.

برای جلوگیری از نابودی ارک تبریز به دست مسئولین ناکارآمد، مسئولان امور فرهنگی می باید تمامی تلاش های خود را برای به ثبت رساندن ارک و قرار دادن آن در لیست میراث جهانی یونسکو بکار گیرند. این تنها راه جلوگیری از تخریب کامل ارک خواهد بود.

مصلاهی تبریز و مسجد تازه ساز آن می باید به نقطه مناسب دیگری انتقال داده شوند و سالن تئاتر ارک که با بمب گذاری شبانه تخریب گردیده، دوباره بازسازی شود. ارک تبریز گوهر پر ارزشی است که حفاظت از آن وظیفه هر آذربایجانی است.

خانه های قدیمی تبریز

بافت معماری شهری چون تبریز درواپسین زلزله ویرانگر آخرین شب سال ۱۱۹۳ درهم می ریزد و شهر به تلی از ویرانه ها مبدل می شود اما بناهای محتشمی چون ارک علیشاه ، مسجد کبود ، مسجد جامع ، مسجد استاد شاگرد ، بازار تبریز و ده ها بنای دیگر باز می مانند تا استواری تبریز را به اثبات رسانند. این ویرانی مصادف است با آغاز حکومت قاجار و آغاز معماری قاجار بر اساس تحقیق مهندسین مشاور عرصه به میراث فرهنگی آذربایجان شرقی ، در آن زمان تبریز ولیعهدنشین به دروازه اصلی ارتباطات و فصل مشترک داخل و خارج کشور بدل می شود . در زمینه اجر کاری بناهای آن دوره به جرات می توان تبریز را دروازه ورود و سپس بسط نوعی از اجر کاری در بناها دانست که نمونه های آن رادر تهران و دیگر شهرها نیز می توان جستجو کرد.

خانه های قدیمی تبریز که در ترکیب با هم ، بافت دلپذیری را پدید آورده و مجموعه های با ارزشی را در اختیار می گذارد . بر اساس مصوبه ۶۹/۹/۲۸ شورای عالی شهر سازی و معماری ایران که شش شهر را مرکز اصلی فرهنگی - تاریخی کشور اعلام می کند اهمیت ویژه خود را به اثبات رسانده و از سوی مسئولین میراث فرهنگی استان باید مورد اقدام واقع شوند به طوری که ظرف این مدت ، اقدامات زیادی در جهت شناخت و معرفی این آثار صورت گرفته است . خانه مشروطیت احیاء شده و میراث فرهنگی استان در آن مستقر است، خانه شربت اوغلی به فرهنگسرای تبریز بدل گشته ، خانه قدکی برای دانشکده معماری دانشگاه سهند اختصاص یافته و در جوار خود دو خانه قدیمی دیگر به یک مجموعه دلپذیر علمی بدل کرده است. معماری خانه های قدیمی تبریز ، معماری بومی شده است. انطباق خارق العاده اقلیمی آن را کاملا آذربایجانی می سازد . این معماری متفاوت با معماری کویری و دیگر نقاط است. سردخانه های قدیمی تبریز مبین این ادعاست . به تعبیری خانه قدیمی تبریز از سردر آغاز می شود که تنوع آن در تبریز اعجاب آور است . این خانه ها اگرچه رو به درون دارند و دیوارهای بلند آنها را از بیرون جدا می سازد ، دیوار بیرونی قاب بندی شده است و سردر نیز به بهترین شکل ممکن تزیین شده است تا عابر و گذرنده محترم داشته شود اینک از آن خانه های پر احتشام ۶۰۰ باب شناسایی شده و تخمین زده می شود که با کنکاش های رفته به ۸۰۰ باب بالغ شود که بهترین آنها :

خانه میرزا مهدی خان فراشبازی در محله «سرخاب قاپوسی»، خانه شربت زاده گان در سرخاب قاپوسی ، خانه حیدرزاده در کوچه پشت ساعت شهرداری ، خانه حاج محمد آقا حبشی در کوچه صدر ، خانه دکتر گنجه زاده در مقصودیه ، خانه میرزا محمد حسین مجتهد در پشت استانداری ، خانه میرزا حسین واعظ در شریعتی جنوبی ، خانه مستشارالدوله ، کوچه امام جمعه ، خانه دکتر فرزام در مقصودیه و... دیگر خانه های قدیمی تبریز

عدالت

ناظر شرفخانه ای

سوروشدو: «عدالت دئی گوروم ندیر؟»
من ده «ائشیتیمیشم آدینی»- دئدیم،
دئدی کی: «دئییئر لر شیریندیر آنجاق»
«گورزه سن کیم دادیب دادینی»- دئدیم

سن آزاد اولاندا

کهریز میران

سن آزاد اولاندا
هم آغلادیم اوشاقجاسینا
هم ده گولدم
نئیه ملی؟!
کاش کیپ کیچیک بیک کیمی اولایدیم
جییینده آپارایدین منی ها...
آپارایدین
نه تام آرزیلامیشام آزادلیغا...

مفتون امینی

غمین قوربانئی تبریز، ائللی تبریز
آلولو، ایلدیریمی، سئللی تبریز
نه قانلار قایناییب سندن اولوب داش
ائله یکن عینالیندان بللی تبریز

حسن انگوتی (سولان)

اورک بیر قیرمیزی آلمادیر
یالنینز کی زولئیخابیلریمیش
نه جوهره دوغراسین
یوسوفا بارماقلارینان



ذخایر ارزی استراتژی جمهوری آذربایجان به ۱۰ میلیارد دلار رسید

روز جمعه از بانک ملی جمهوری آذربایجان اعلام کردند، ذخایر ارزی رسمی در اختیار بانک ملی آذربایجان ۴ میلیارد و ۳۰۶/۶ میلیون دلار تشکیل داده است. در مقایسه با اوایل سال گذشته میزان رشد آن ۷/۲۶ درصد (۲۹۱/۴ میلیون دلار) میباشد. بنابر نتایج سال ۲۰۰۶ میزان ذخایر ارزی ۱/۹۶۷ میلیارد دلار و طبق نتایج سال ۲۰۰۷ نیز ۰۱۵/۳ میلیون دلار بوده است.

به گزارش بانک ملی، ذخایر مالی کشور در بانک ملی آذربایجان و ذخایر ارزی استراتژیکی که از محل سپرده گذاریهای صندوق دولتی نفت و حکومت آذربایجان تشکیل یافته است، ۱۰ میلیارد دلار تشکیل می دهد.

بانک جهانی پیش بینی می کند، میزان ذخایر ارزی رسمی در اختیار بانک ملی آذربایجان تا سال ۲۰۱۰ تا ۱۱/۳۲۲ میلیارد دلار افزایش خواهد یافت. بر اساس پیش بینی ها، در سال ۲۰۰۸ میزان ذخایر ارزی تا ۹/۲۱۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۹ تا ۱۱/۱۴۶ میلیارد دلار خواهد رسید. با وجود این، بنابر نتایج سال گذشته، شاخص واقعی ذخایر ارزی موجود از پیش بینی های بانک جهانی ۱ میلیارد دلار (۳/۰۵۱ دلار) فراتر رفته است.

تعداد مسافران وارد شده به استان فارس به سه میلیون نفر رسید

رئیس کمیته تبلیغات و اطلاع رسانی ستاد تسهیلات نوروزی استان فارس گفت: تا ساعت ۲۴ روز ششم فروردین ماه بیش از دو میلیون و نهصد هزار نفر مسافر وارد استان فارس و شهر شیراز شده اند.

علیرضا دژبند با بیان اینکه در این مدت حدود یک میلیون نفر از یادمان های تاریخی و فرهنگی استان فارس دیدن کرده اند گفت: تخت جمشید و آرامگاههای حافظیه و سعدی به ترتیب بیشترین شمار بازدیدکنندگان را به خود اختصاص داده است.

رشد آمار بازدیدکنندگان از گنبد سلطانیه

محمد رضا قربانزاده سرپرست اجرایی پروژه سلطانیه با اشاره به اینکه در سال ۸۴ تعداد گردشگرانی که به بازدید از این اثر تاریخی و منحصر به فرد پرداخته بودند بیش از ۵۲ هزار نفر بود گفت: این آمار در سال گذشته (سال ۸۶) به بیش از ۱۰۰ هزار نفر رسید که رشد قابل قبولی است.



شهریار، نشریه مستقل دانشجویی
فرهنگی، اجتماعی، سیاسی
دانشگاه علوم پزشکی ایران
کد ۱۰۳۴

E-Mail: shahryar_ius@yahoo.com

سوروملو مودور و ایمتیاز بیه سی
(مدیر مسئول و صاحب امتیاز):

نادر میران

طرح روی جلد و صفحه آرایشی:
قورخماز موغانلی

آدرس:

فلکه دوم صادقیه، ابتدای آل احمد، خیابان
امیرکبیر، خیابان هلال، مجتمع ابن سینای دانشگاه
ایران، واحد ۳۴

بو ساین امکدانشلاری (همکاران):

رحیم خدایاری، وحید پاکپور، مجید طالبی، سید
علی مولایی، حمیدرضا جلیلی
و با تشکر از معاونت فرهنگی دانشگاه

آمدگی ده تیم خارجی برای شرکت در تور بین المللی دوچرخه سواری آذربایجان

شهلائی مدیر کل تربیت بدنی آذربایجان شرقی گفت : «ده تیم خارجی برای شرکت در بیست و سومین دوره تور بین المللی دوچرخه سواری آذربایجان اعلام آمادگی کرده اند.»

شهلائی گفت: تا حالا تیم های هلند، آلمان، انگلستان، بلژیک، ایتالیا، ترکیه، ژاپن، ارمنستان (؟) مالزی و سوریه برای شرکت در این مسابقات آمادگی خود را اعلام کرده اند. وی افزود: تور امسال از اول خرداد امسال در نه مرحله با مسافت ۱۳۰۰ کیلومتر برگزار خواهد شد.

شهلائی با اشاره به مسیرهای برگزاری این تور اظهار کرد: تا کنون بیش از چهار بار مسیر برگزاری تور به دلیل نبود امکاناتی از قبیل هتل تغییر یافته و شهرهای میانه و کلیبر از مسیر تور حذف شدند و مرحله اول و رده بندی تور امسال روز اول خرداد در پارک ائل گلی تبریز آغاز می شود و هشت مرحله بعدی آن به ترتیب در بین شهرهای تبریز، مشگین شهر، اردبیل، سرعین، سرعین سراب، سراب، تبریز، تبریز، بناب، ملکان، ارومیه، شبستر و جلفا و تبریز برگزار می شود.